

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران
شماره ۳۲
خرداد ماه ۱۳۸۲

مطالب این شماره :

- * " قلم بیار من این مُلک را به دیگری قباله کنم ! ص ۱
- * خلع سلاح کامل یا انحصار سلاحها ! ص ۴
- * برخی موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر ص ۷
- * نکاتی پیرامون امپریالیسم فراملی ها ص ۱۶
- * ترکیب هیئت حاکمه ی آمریکا در ... ص ۲۵
- * امیدها و بیم ها ! ص ۳۳
- * و انسان حیوان شد ! ص ۳۶
- * مارکسیسم را بیاموزیم : ص ۳۹

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com
w.ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی
آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047
162 12 Vallingby
SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269
Washington,D.C. 20016

"قلم بیار من این ملکر را به دیگری قباله کنم" !

فشار دولت بوش به سردمداران جمهوری اسلامی شدت می یابد. این روزها از دخالت نظامی گرفته تا حمایت آمریکا از اپوزیسیون خودساخته و یا متوهم نسبت به نقش مخرب آن، بروز کودتایی قصری یا غیرقصری در ایران و حتا تجزیه ی ایران و... صحبت به میان می آید!

عوامل بورژوازی "اصلاح طلب" درون حاکمیت هنوز پرچم پاره پاره ی "دموکراسی" و "مردم سالاری دینی" را کنار نگذاشته اند. با این امید که از این ره گذر بتوانند سهم بیشتری را در تقسیم غنائم دزدسالاران به دست آورند. در این راستا آنها راه کارهای مختلفی را تا به امروز امتحان کرده اند که آخرین آنها نامه نگاری به "رهبر" یا به "ملت ایران" است. آنها هشدار می دهند که کاری نشود تا "رهبر بار دیگر جام زهر بنوشد". اما این نامه ها، هم راه با تهدیدهای مکرر به استعفا ی نماینده گان مجلس و حتا ریاست جمهوری، دردی را درمان نکرده و باقاطعیت تمام از جانب "رهبر" رد می شوند! جناح تمامیت خواه حتا "خودی ها" را "غیرخودی" و عوامل آمریکا در نظام، خطاب می کند و با آگاهی از درجه ی حدت بحران همه جانبه ی داخلی، می داند که کوچک ترین انعطافی به معنای شکسته شدن سد ترک برداشته ی جمهوری اسلامی و سیلی خواهد شد که فاتحه ی آن را سریع تر خواهد خواند!

جریانات یا افراد دیگری از اپوزیسیون بورژوایی و خرده بورژوایی درون کشور که به ریسمان خیالی "رفراندم" چسبیده اند، پرچم ناسیونالیستی "ای ایران ای مرز پرگهر" را برای استقرار "دموکراسی" برداشته، به تشکیل "شورای ائتلاف" از "احزاب و شخصیت های درون و برون کشور"، جهت "هدایت مبارزات" در این شرایط بحرانی پرداخته، کنارگذاشتن "مسالمت آمیز" رژیم جمهوری اسلامی را نوید می دهند. اما جنبش دانش جویان و مردم در روزهای اخیر کاملاً چهره ی قهرآمیز به خود گرفته است! برخی از "اصلاح طلبان" حاکم نظیر بهزاد نبوی در گفت و گو با خبرگزاری دانشجویی ایسنا "تنوری" تسلیم طلبانه ی "برخورداری از آزادی برای مردم ایران، مهم تر از استقلال کشور می باشد!" را مطرح می کنند، درحالی که استقلال از امپریالیسم شرطی برای آزادی است و جز با بریدن از مناسبات بورژوایی حاصل نمی شود!! و در این بازاریابی متأسفانه او تنها نیست!

در خارج کشور نیز بیانیه ها، منشورها و فراخوانها توسط گروه های مختلف وابسته به بورژوازی و خرده بورژوازی در اپوزیسیون، بازار مکاره ی عجیبی به وجود آورده و امضا کننده گان این بیانیه ها، در بهترین حالت، در توهم برپایی "دموکراسی بورژوایی" در ایران به سبک کشورهای غربی به این در و

آن در می‌زنند. در حالی که آنها قادر نیستند، یک کشور جهان‌سومی را نشان دهند که در آن این‌گونه دموکراسی نیم‌بند که فریب‌کار نیز هست، به اجرا درآمده باشد! سلطنت‌طلبان با بوسه‌زدن بر آستانه‌ی درگاه کاخ امپراتوری خیالی جهان، از بوش و ساتراپ خاورمیانه‌ای آن، صهیونیسم‌گذار، طلب‌کمک می‌کنند تا افتخار امضای قبایله‌ی فروش ایران را از آن خود کنند. برخی دیگر، در این جهان‌عدم توازن‌ها، می‌نویسند: "برای پاسداشت حقوق ملی می‌بایستی قدرت داشت و یا متحد قدرتمند!" (جمشید اسدی: نظم نوین جهانی در فراسوی جنگ و صلح- درسهای بحران عراق- ۱ مه ۲۰۰۳). و در توهم وحدت‌دهی امپراتور و رعیت اند!

مجاهدین تا دیروز "ضد امپریالیست" و "ضد سرمایه‌داری" (رجوع شود به نظرات حنیف نژاد) که مدتها ادعای "فتح تهران از طریق بغداد را داشتند" و رژه "ارتش آزادی بخش" آنها با تانکها و سلاحهای اش، که زینت بخش صفحات روزنامه مجاهد بود، نشان قدرتمندی خود تلقی می‌کردند، بدون در کردن یک فشنگ، تسلیم اراده‌ی ارتش امپریالیسم می‌شوند و با آن در مورد نحوه‌ی هم‌کاری چانه می‌زنند و در وضعیتی وخیم به سر می‌برند!

خوش‌رقصان امپریالیسم پسند، با توهین به نسل جوان، چنین وانمود می‌کنند که جوانان ایران عاشق آمریکا هستند و آمریکا فیلی در میان بخش بزرگی از بورژوازی ایران، سکه می‌زند!

اما در این میان، فشار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر گرده‌ی کارگران و زحمت‌کشان (که اعتصاب و تظاهرات پُرشکوه کارگران چیت به شهر و اعتصاب غذای آنها از آخرین نمونه‌های آن است)، بر زنان، دانش‌جویان و جوانان، معلمان و پرستاران، زندانیان سیاسی و غیرسیاسی و سرکوب‌تظاهرات یک هفته‌ی اخیر مردم در چندین شهر، حاکی است که مبارزه‌ی کارگران، دانش‌جویان و مردم دیگر قطع شدنی نیست. جامعه در تب بحران فراگیری دارد می‌سوزد و سردمداران رژیم با به‌کارگیری "دست‌آهنین اما زنگ زده‌ی سرکوب" دیگر قادر نیستند صدای رهائی را در گلوئی مردم خفه کنند و در هراس از آینده‌ی خود، حاضر به سازش و بازی موش و گربه با "شیطان بزرگ" می‌باشند.

جدایی از توده‌ی مردم، اینان را به وسوسه‌ی ساخت و پاخت هرچه سریعتر در خفا با دشمنان آزادی‌مردم ایران کشانده است. و این قانونی است کلی چه برای حاکمین و چه برای نیروهای اپوزیسیون. یا باید درکنار مردم ماند، خواست آنها را عمیقاً و تاریخاً درک کرد، از آنها آموخت و طبق خواست آنها عمل کرد تا مردم شما را از خودشان بدانند و به شما در ارائه‌ی هر نوع کمکی، دریغ نکنند و یا باید سر به بیرون داشت و با انداختن طوق برده‌گی بر گردن، از خارج طلب کمک نمود!

به تاریخ بیش از ۱۰۰ سال اخیر ایران نگاه کنیم: جنبش تنباکو با تکیه به مردم پیروز شد؛ انقلاب مشروطیت با تکیه به مردم در سرنگونی محمدعلی شاه پیروز شد و در ادامه کارش، به علت این که

قدرت نه به دست مردم که به دست عوامل استعمار افتاده بود، در نیمه راه متوقف ماند؛ جنبش ملی کردن صنعت نفت با تکیه به مردم پیروز شد، اما به علت عدم تکیه ی رهبران این جنبش در بزنگاهی تاریخی به مردم، روند ملی شدن واقعی صنعت نفت و تحقق استقلال ایران، متوقف ماند و کودتایان پیروز شدند؛ رهبری حزب توده، علی رغم این که این حزب، بزرگ ترین حزب در تاریخ قرن اخیر ایران بود، به علت وابسته گی به رویزیونیسم و سیاستهای ضدانقلابی اش از اوج به حضيض فروافتاد و سر به آستان قشریون مذهبی سایید؛ جنبش چریکی "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" و یا خط "راه محاصره ی شهرها از طریق دهات"، به دلیل عدم حرکت از خواست و مبارزات توده ها در ایران، در جدایی از آنها و الگو برداری از تجارب دیگران، در میان دود غلیظی از التقاطی گری محو شدند؛ انقلاب دموکراتیک و ضد استبدادی ایران در سال ۵۷ به دلیل شرکت وسیع مردم پیروز شد، اما دستاوردهای آن، به علت عدم تکیه ی حاکمین به مردم و عدم برآوردن خواستهای آنها، بریاد رفت و جدایی مردم از حاکمین آغاز گردید؛ سرنوشت "ارتش آزادی بخش" مجاهدین نیز که در وابسته گی به خارج ساخته شده بود، امروز مصداق "باد آورده را باد می برد"، یافته است!

آزادی و دموکراسی، استقلال، رفاه و عدالت اجتماعی، سعادت و پیشرفت مردم ایران تنها و تنها به دست خودشان کسب و حفظ شده و تعالی می یابد. نه امپریالیسم استعمارگر آمریکا رهائی بخش است و نه نیروهای متزلزل بورژوازی و خرده بورژوازی، که در شرایط فقدان "رهبر" و "قهرمان" مورد قبول مردم، بسیاری از آنها چشم امید به خارج دوخته اند و به دنبال "اسکندر" می گردند و چه "اسکندری"؟! درحالی که قهرمانان واقعی توده های مردم اند و آن احزاب سیاسی ای که بتوانند اعتماد مردم را به خود جلب کنند توسط توده ها به رهبری انتخاب می شوند.

آزادی و دموکراسی، مستقیم و بلاواسطه اند و حق دخالت مداوم و پیوسته ی مردم را طلب می کنند. دموکراسی پارلمانتاریستی و رفراوندوم تحت نظر سازمان ملل متحد- سازمانی که بر اشغال عراق توسط نیروهای آمریکا و انگلیس مهر تایید زد- کاریکاتور دموکراسی است که متعلق به طبقات استثمارگر و ستم گر می باشد. دموکراسی شورایی، دموکراسی واقعی و مردم سالار است. دموکراسی نوع آمریکائی همان است که آخرین انتخاب ریاست جمهوری و روی کارآمدن بوش، کوس رسوایی آن را در چهارگوشه ی جهان نواخت؛ همان دموکراسی است که ارتش آن در جهان مرگ می آفریند و گوشش به خواست ضدجنگ ملت آمریکا نیز بسته است؛ در افغانستان نه به مردم بلکه به مرتجع ترین سران قبایل و مذهبی و جنگ سالاران فاسد فرصت اداره ی کشور را می دهد و در عراق همین سناریو درحال تکرار است. به علاوه، آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی سه خواست اساسی مردم ایران هستند که علیرغم حاد شدن هرکدام از آنها در لحظاتی، لازم و ملزوم یکدیگراند و تفکیک ناپذیر.

اما کسانی که در سالهای اول قرن ۲۱ به بهانه استقرار دموکراسی، می‌خواهند راه برگشت آمریکا به ایران را هم وار کنند و خود به آب و نانی برسند، باید بدانند که این شامورتی بازی آنها چندان دوام نخواهد آورد. طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش که بیش از ۹۰٪ افراد جامعه را تشکیل می‌دهند و کمونیستها در پیشاپیش آنها، با تمام وجود مانع آن خواهند شد تا سناریوهای گذشته، در لفافه ی توهمات جدیدی، بار دیگر تکرار شوند. تنها سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی جمهوری شورایی کارگران و زحمت کشان و براندازی نظام طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و نظام کارمزدی، راه رهایی است. به فاشیسم آمریکائی و سرسپرده گان داخلی آن، باید فرمان ایست داد. تسلیم طلبان را رسوا ساخت و نباید گذاشت این قباله ننگین یک بار دیگر به امضا برسد!

خلع سلاح کامل یا انحصار سلاحها !

سران ۸ کشور صنعتی جهان بار دیگر در میان انبوهی از تدارکات حفاظتی و امنیتی و در شرایطی که فریاد اعتراض جوانان خشمگین از وضعیت ناعادلانه ی موجود در جهان، در شهرهای سوئیس در حوالی شهر اویان فرانسه، به آسمان بلند شده بود، در اول ژوئن ۲۰۰۳، گرد آمدند. گرچه در ظاهر صحبت از حل مشکل آب، ایدز و غیره در جهان شد، اما همان طور که آنها بارها قول حل معضلات را دادند و کوچک ترین قدمی تا به حال در حل آنها برنداشته اند، این بار نیز خواستند چنین وانمود کنند که گویا در فکر حل آنها هستند! در واقع آنها جمع شدند تا به نوعی شکرآب شدن مابین شان را که پس از حمله ی ارتش متجاوز آمریکا و انگلیس به عراق به وجود آمده بود، موقتا تخفیف دهند و در مورد تقسیم ثروتهای عراق و منطقه با هم به چانه زنی پردازند. آنها برای به دست آوردن دل بوش، نگرانی خود را از احتمال دست یابی ایران و کره شمالی به سلاح اتمی ابراز داشتند و این دو کشور را به متعهد شدن به پیمانهای بین المللی در مورد کنترل سلاحهای اتمی دعوت کردند.

اولین سوآلی که در ذهن هر شنونده ی منصف خطور می کند، این است که این پیمانها توسط چه دولتهائی بسته شده اند و چه گونه تا به حال به اجرا درآمده اند؟ اگر منظور مصوبات سازمان ملل متحد باشد که اولا این سازمان تا به حال مستقل عمل نکرده و تحت هژمونی دولتهای امپریالیستی و در راس آنها ایالات متحده ی آمریکا تصمیم گرفته و در عمل نیز بسیاری از مصوبات آن توسط خود این کشورها زیر پا گذاشته شده اند. لذا این پیمانها، تعهدی جدی برای هیچ دولتی ایجاد نمی کنند. مگر این که آن دولت ضعیف بوده و به خصوص آمریکا و متحدین اش خواست تحمیل پیمانی را به آن داشته باشند. ثانیا دولت آمریکا به کرات و از جمله اخیرا، یکی از این پیمانها را که احترام به حق

حاکمیت ملی کشورها می باشد، قلدنمنشانه زیر پا گذاشت و "عزم" کرده است که کلیه ی دولتهائی که به نحوی با آمریکا تضاد دارند از جلو راه خود بردارند! آیا کوچک ترین مجازاتی برای تجاوز نظامی دولت آمریکا به عراق توسط سازمان ملل متحد در نظر گرفته شد، وقتی که معلوم شد در عراق از سلاح کشتارجمعی خبری نیست؟! و خود این امر به معنای آن نیست که علیرغم دنگ و فنگهای بین المللی، قانون جنگل "قوی ترین، بهترین" در مناسبات جهانی بین کشورها حاکم است؟ ثالثا این دیگر رازی نیست که امپریالیسم آمریکا اولین تولیدکننده ی سلاح اتمی است و هنوز هم دست از تولید سلاحهای اتمی تاکتیکی برنداشته است. و هم او بود که علیرغم تسلیم ژاپون در پایان جنگ جهانی دوم، بر سر مردم بی گناه هیروشیما و ناکازاکی بمب اتمی ریخت و صدها هزار انسان را به کام مرگ کشاند! هم او بود که هرجا که توانست انواع سلاحهای کشتار جمعی را به کار بُرد و امروز علیرغم داشتن بزرگ ترین زرادخانه ی تسلیحاتی- از بمبهای خوشه ای و آتش زا گرفته تا بمبهای میکروبی و شیمیائی و اتمی؛ از موشکهای جهان پیمانگرفته تا بمبهای زیرک ۱۰ تنی؛ از گلوله های آلوده به اورانیوم گرفته تا موشکهای ضد موشک و... - و با به کارگیری این زرادخانه ی عظیم و متنوع، باعث کُشته شدن صدها هزار نفر انسان در طی ۱۲ سال اخیر شده و عجبا که مدافعین پیمانهای بین المللی هنوز هم که هنوز است، این اعمال ضدبشری آن را محکوم نکرده اند!! رابعا امپریالیسم آمریکا از بستن پیمانهای که به ضررش باشند، جلوگیری می کند. کما این که علیرغم خواست بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل در مورد قطع تولید مینهای ضد نفر و بمبهای خوشه ای که سالانه دهها هزار نفر و به خصوص کودکان را در مناطق جنگ زده کُشته و یا ناقص العضو می کنند و نیز نابودکردن سلاحهای شیمیائی و میکروبی، آمریکا زیر بار این پیشنهاد انسانی نرفته است!

بنابراین، اگر قرار است دولتی در صدر لیست دولتهای پیمان شکن و تروریست قرارگرفته و مجازات شود، این دولت آمریکاست که بزرگ ترین تهدید و خطر برای بشریت صلح دوست و مترقی می باشد. خلع سلاح این دولت متجاوز، پیروزی بزرگی برای مردم جهان خواهد شد که بودجه ی نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلاری نظامی اش، ۴۰٪ بودجه ی کل ارتشهای جهان می باشد!

و اما گسترش سلاحهای هسته ای و غیر هسته ای محدود به آمریکا نمی شود. روسیه، فرانسه، انگلستان، چین، اسرائیل، هندوستان و پاکستان صاحب این سلاحها هستند و ساختن این سلاحها برای کشورهای پیش رفته، با توجه به مجهز بودن شان به تکنولوژی مورد نظر، از آب خوردن هم ساده تر است. جالب این است که فرانسه در دهه ی ۱۹۵۰ کمک کرد تا اسرائیل به تکنولوژی ساختن بمب اتمی مجهز شود و وقتی که ژنرال دوگل رئیس جمهور وقت فرانسه در سال ۱۹۵۹ با ادامه ی این کار موافقت نکرد، اسرائیل رو به آمریکا نمود و موفق شد زرادخانه ی خود را با ۲۰۰ تا ۳۰۰ بمب اتمی

تکمیل کند و اعتراضی هم در جهان تا به امروز برنیانگیخته است. همان طور که بمباران نیروگاه اتمی درحال ساختمان دولت عراق در سال ۱۹۸۱ توسط اسرائیل، مورد اعتراض جدی دولتها واقع نشد!

در دهه ی ۱۹۶۰، زمانی که جمهوری خلق چین به رهبری مائو تسه دون موفق به ساختن و آزمایش اولین بمب اتمی خود شد تا در مقابل شانتاژ هسته ای آمریکا بایستد، دولت چین بلافاصله و رسماً اعلام نمود که اولاً چین در صورت قرار گرفتن در خطر حمله ی اتمی، هرگز اولین کشور نخواهد بود که از آن استفاده کند و ثانیاً دولت چین پیشنهاد داد تا نماینده گان کلیه ی کشورها طی کنفرانسی توافق کنند تا تمامی بمبهای اتمی و هسته ای موجود در جهان را - و نه در تعدادی از کشورها را - ازبین ببرند و جهان را از شر بمب اتمی رها سازند. این پیشنهاد انقلابی انعکاسی در سازمان ملل و در میان دولتهای عضو نیافت و پی گیری نشد!

اگر امروز خطر دست یابی ایران و کره ی شمالی به بمب اتمی ورد زبان دولت مردان آمریکاست و در مورد اسرائیل، پاکستان و هندوستان و غیره سکوت می شود. این امر نشان دهنده ی آن است که این شانتاژ آمریکا نه به خاطر خطر ساختن بمب اتمی، بلکه به خاطر پیش بردن سیاست تجاوز کارانه ی خودش است تا راه تحمیل امپراتوری خود برجهانیان را هرچه بیشتر توجیه کرده و هم وار سازد. ایده ثلوژی انحصارگرانه ی نظام سرمایه داری آمریکا ایجاب می کند که انحصار بمبهای اتمی و هسته ای نیز در دست خود آن باشد و تمام کشورهای دیگر خلع سلاح هسته ای شوند!

بیش از ۹۰٪ مردم جهان خواستار نابودی کلیه ی سلاحهای کشتارجمعی اعم از اتمی و غیر اتمی می باشند. اما مادام که چنین خلع سلاحی صورت نگرفته، دولت هر کشوری حق خود می داند که صاحب این سلاحهاگردد، کما این که تا به حال چنین بوده است. اکنون که امپریالیسم آمریکا به خاطر پیش بردن سیاست تجاوزکارانه اش، خطر سلاحهای کشتارجمعی را پیش کشیده است، ضروری است مردم جهان، هم راه با مبارزه علیه جهان وطنی سرمایه، مبارزه علیه جنگ، با طرح شعار جهان عاری از این سلاحها و خلع سلاح کامل جهانی این سلاحها، سیاست انحصارگرایانه و تجاوزکارانه ی آمریکا را با شکست رو به رو سازند.

نابودکردن سلاحهای کشتارجمعی در سطحی جهانی تنها و تنها با استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در جهان ممکن است. زیرا در جهانی فارغ از استثمار و ستم طبقاتی دیگر دولت و نیروهای نظامی، هم راه با انواع سلاحها از بین برده خواهند شد و ماکت بمبهای اتمی و هسته ای را فقط برای نشان دادن قساوت نظامهای طبقاتی در موزه ها به طور نمونه نگه خواهند داشت!

* * *

برخی از موضع‌گیریهای حزب در سه ماه اخیر:

حرکت برگشت ناپذیر!

سردمداران رژیم بخوبی می‌دانند که هیچ حقانیتی در بین توده‌های مردم نداشته و به عکس مورد نفرت آنها می‌باشند و اگر با تکیه بر افیون مذهب، کوشیده‌اند تا به حال خود را محق جلوه دهند، اکنون این افیون نیز اثرگذار نیست. به همین علت، هرچه مبارزات مردم علیه حاکمین رشد یافته، حادتر شده و سرعت می‌گیرد و رژیم نزدیک‌تر شدن مرگ خود را بیشتر احساس می‌کند، به همان نسبت قساوت‌گری رژیم عیان‌تر و بی‌پروا تر می‌گردد.

کشتار وحشیانه‌ی کمونیست‌ها طی ۲۴ سال حیات ننگین رژیم جمهوری اسلامی و آخرین نمونه‌ی آن به دار آویختن رفیق محمد گللابی عضو کومه‌له پس از نزدیک به ۴ سال شکنجه و یا دستگیری ساسان آل‌کنعان و اعدام سریع آن به بهانه‌ی هم‌کاری با کومه‌له در زمانی که بازرسان سازمان ملل برای "بررسی وضعیت حقوق بشر" به ایران می‌رفتند؛ هم‌چنین دستگیری نویسنده‌گان، شاعران، منتقدین سینمایی و غیره همه و همه حکایت از آن دارد که رژیم در راه حفظ حاکمیت خود از هیچ عمل جنایت‌کارانه‌ای روی گردان نیست و جز قهر عریان منطق دیگری را نمی‌شناسد!

اگر در گذشته، رای‌های دهها میلیونی اعتراضی مردم را رژیم دلیلی برای مشروع جلوه دادن خود قلمداد می‌کرد، شکست مفتضحانه‌ی آن در دومین انتخابات شوراهای شهر و روستا در ۹ اسفند، که طی آن بیش از ۹۰٪ رای دهنده‌گان به کاندیداهای رژیم رای نه دادند، نشان از درجه‌ی حاد بودن تضاد رژیم با کارگران و زحمت‌کشان و مردم تحت ستم ایران، دارد. این شکاف بین حاکمین و محکومین جامعه‌ی ایران، دیگر با هیچ ترفندی قابل پُر کردن نیست.

در شرایطی که رژیم تنها راه ممکن برای نجات خود را تکیه به زور سرنیزه، بر پا نمودن چوبه‌های دار، به راه‌انداختن حمام خون و پُر کردن شکنجه‌گاهها از انسانهای معترض، می‌داند و "استبداد صغیر" خامنه‌ای فعالانه دست اندر کار است، متوسل شدن به "فراندوم" و یا هر شیگرد "مدنی" دیگر برای تغییر رژیم، فرستادن مردم به دنبال نخود سیاه است. سردمداران رژیم اسلامی به قدری در ۲۴ سال اخیر از مکیدن خون مردم ایران فریه شده‌اند که به هیچ قیمتی حاضر نیستند این وضعیت تغییر پیدا کند. باید رژیم را سرنگون کرد.

از ترس همین سرنگونی است که رژیم، آگاه از این که بعد از عراق نوبت او خواهد رسید، تا با حاکمین آمریکا تعیین تکلیف کند، از یک سو موضعی دوپهلوی در رابطه با جنگ آمریکا با عراق اتخاذ کرده و در ظاهر خود را

ضد جنگ معرفی می‌کند تا خطر سرنگونی داخلی با خطر از خارج هم سو نگردد و از طرف دیگر دیپلماسی سری

خود را با آمریکا پیش می برد تا با آوانس دادن به آمریکا خود را از خطر سرنگونی نجات دهد! بدین ترتیب، هم حرکت اکثریت مردم ایران در براندازی رژیم حرکتی است برگشت ناپذیر و هم حرکت رژیم در ادامه به سرکوب مردم، حرکتی است برگشت ناپذیر!

آنچه که در این میان مهم است، این است که طبقه ی کارگر ایران در شرایط حساس کنونی، با حرکت مستقل خود مانع آن شود که دستاوردهای مبارزاتی دو دهه ی مردم علیه رژیم، توسط بورژوازی در اپوزیسیون به تاراج برود. و در این ارتباط است که کمونیستها باید لحظه را دریابند و با سازماندهی خود در تشکلی واحد، قادر شوند در پیشاپیش مبارزات مردم و توده های زحمت کش، به هدایت این مبارزات بپردازند. تنها در چنین حالتی است که ابتکار عمل را در امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برپایی حکومتی شورائی و استقرار سوسیالیسم در ایران، به دست خواهند آورد.

"از کران تا به کران لشگر ظلم است ولی - از ازل تا به ابد فرصت "مظلومان" است" !

۱۵ اسفند ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

*

گام جنایت کارانه ی دیگر !

سحرگاه امروز، با شلیک ۴۰ موشک کروز از ناوهای آمریکائی در خلیج فارس به سوی بغداد، تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا و متحدین اش به عراق در ابعاد گسترده ای آغاز شد. پس از آن که تلاشهای مذبحخانه ی نماینده گان آمریکا و انگلیس در متقاعد کردن شورای امنیت سازمان ملل در حمله به عراق بی نتیجه ماند، در پایان هفته گذشته مثلث شرارت "بوش - بلر - آرنار(نخست وزیر اسپانیا)" - که هر سه از کشورهای شرور شناخته شده استعمارگراند - در جزیره آزر در اقیانوس اطلس گرد آمدند تا بر سر تجاوز به عراق، بدون توافق شورای امنیت تصمیم بگیرند! پس از آن بود که بوش با دادن التیماتوم ۴۸ ساعته به صدام حسین جهت خروج از عراق و اشغال "مسالمت آمیز" عراق توسط نیروهای مهاجم و رد این التیماتوم توسط صدام حسین، طلبهای جنگ آمریکا را به صدا در آورد.

برخی از سردمداران آمریکا صریحا اعلام کردند که قصد پیروزی سریع را دارند و این در سایه ی حملات سنگین که کُشتار و تخریب وسیعی را در پی خواهد داشت، ممکن است. این عمق جنایت کاری امپریالیسم آمریکا و ددمنشی آن را نشان می دهد.

ارتش آمریکا و انگلیس می‌خواهند رژیم صدام را سرنگون کنند و ژنرالی آمریکائی(احتمالاً تامی فرانک) را به حاکمیت عراق برگزینند! اگر در قرن گذشته آمریکا مخفیانه و از طریق کودتاهای نظامی، رژیمهای مخالف خود را از سر راه برمی داشت. اکنون دیگر پرده ها را کنار زده و مستقیماً وارد عمل می شود و قصد حکم رانی بر جهان را دارد!

درخواست سران نظامی آمریکا از ارتش عراق در عدم آتش زدن چاههای نفت، نشان می دهد که امپریالیسم آمریکا تشنه ی بلعیدن هرچه سریع تر نفت است. در هزاره ی سوم میلادی، این گونه مقاصد استثمارگرایانه و استعماری نشان می دهد که با چه وقاحت و چه قلدری امپریالیسم آمریکا قصد جهان گشائی و جهان خواری را دارد!؟

آزادی ملتها تنها به دست خود آنها تحقق پذیر است. دولت آمریکا که مجری دفاع از شرکتهای نفتی و تسلیحاتی این کشور است، نه آزادی دهنده که مستعمره ساز است. کلیه ی خلقهای منطقه اعم از عرب، ترک، کرد و فارس و ... باید علیه این استعمارگری هار مشترکاً بپاییزند.

به این اعتبار، ستایش گران ایرانی تجاوز نظامی آمریکا به عراق و "متحدین" عراقی دولت آمریکا که هیچ درسی از تاریخ نیاموخته و نافشان به نافع قدرتهای سرکوب گر پیوسته وصل بوده است، بزرگترین خیانت کاران به امر آزادی خلقهای منطقه، می باشند. آنها برای رسیدن به قدرت از برپائی دریای خون توسط ارتش متجاوز آمریکا و ویران کردن عراق به دست آن استقبال می کنند و لذا آگاهانه و یا نا آگاهانه آلت دست یک جبار بزرگ تر می شوند!

اما، علیرغم وحشیگریهای ارتش آمریکا و متحدین اش با تکیه به مُدرن ترین سلاحها، آنها نیز از تاریخ نیاموخته اند که این تاریخ توسط توده های میلیونی ساخته می شود و نه توسط مشتى قداره به دست و آدم کُش . چنان چه مقاومت توده ای در سراسر منطقه خاورمیانه و تحت رهبری نیروهای آگاه و کمونیست علیه تجاوزکاران، سازمان داده شود، ارتش متجاوز در دریای مبارزات توده ای غرق خواهد شد، هم چنان که در ویتنام چنین شد. رهبری چنین جنگ مقاومت نه از جانب رهبران کنونی عراق بلکه از جانب نیروهای کمونیست و انقلابی عراق ممکن است و چنین جنگی عادلانه و آزادی بخش است. مردم جهان نیز که تا کنون نفرت خود را از جنگ تجاوز کارانه ی امپریالیسم آمریکا و متحدینش نشان داده اند، مدافع چنین جنگ انقلابی خواهند بود.

حزب رنجبران ایران تجاوز امپریالیستی به عراق را محکوم کرده و از تمام مردم جهان و تشکلهای آزادی خواه و بشر دوست می خواهد تا فریاد خود علیه این تجاوز را رساتر سازند.

مرگ بر امپریالیسم متجاوز آمریکا و متحدین اش !
پیروزی مبارزات آزادی بخش مردم عراق علیه تجاوز خارجی!
زنده باد عراق مستقل، آزاد و سوسیالیست !
۲۰ مارس ۲۰۰۳ - حزب رنجبران ایران

"دموکراسی" استعماری امپراتوری !

۸ مارس ۱۹۱۷، ژنرال انگلیسی-استانلی مانود با تجاوز به عراق از طریق بصره، به مردم گفت ارتش ما به قصد اشغال سرزمینهای تان به این جا نیامده است. ما برای آزاد کردن شما به این جا آمده ایم! پرسى کوکس افسر عالی رتبه ی سیاسی ژنرال مانود از رهبران قبایل دعوت کرد تا در دولتی و با هم کاری با مسئولین بریتانیایی، شرکت کنند.

چند ماه بعد، ژنرال دیگر انگلیسی ادوارد آلن بی، به فکر "آزاد سازی" مردم فلسطین افتاد و نتیجه ی کار استعمارگران مدرن را دیدیم!

این درد جان گداز "آزاد سازی" مردم خاورمیانه، بیش از قرنها طول کشیده و امروز "امپراتور" جورج والکر بوش را نیز واداشته است تا با قلبی "پاره پاره" از دیدن ظلم و ستم دیکتاتورهای خاورمیانه، به آخرین صحنه سازی در منطقه اقدام کند!

این امپراتور که بازی گری غیر ماهر در صحنه ی سیاست جهانی است، عشق بی پایانی به تامین جریان یابی بی وقفه ی نفت در بازارهای جهانی، کنترل این بازار و ممانعت از دخالت بازیگران دیگر، دارد. به همین علت تقریباً ۸۶ سال بعد از استعمارگران بریتانیایی و با پیروی مو به مواز حرکات آنها، دست به کار شده است.

بوش به ژنرال بازنشسته جی گارنر- که از دو ویژه گی برخوردار است یعنی دوستی اش با آریل شارون و مسئولیت در شرکتهای بزرگ تولید کننده ی سلاح، وظیفه داده است تا دولت موقتی را در عراق تشکیل دهد و "دموکراسی" مورد نظر بوش را در آن جا برقرار سازد! گارنر نیز پس از پایان جنگ ۲۱ روزه که به کشته و زخمی شدن هزاران نفر مردم عادی عراق انجامید و در بسیاری از شهرها خرابیهای عظیمی به بار آورد و انفجار بمبها سالهای سال مردم عراق را آزار خواهد داد، و گوشه ای از این جنگ نیز دامن مجاهدین خلق را گرفت که با بیش از ۷۰ کشته و زخمی مجبور به پذیرفتن شرایط دیکته شده توسط نظامیان آمریکا گردیدند- همانند سلف انگلیسی اش، باز هم سران قبایل عراق و افراد مورد نظرش را جمع کرد تا در مورد تشکیل دولت موقت به بحث بنشینند و در مورد استقرار "دموکراسی" در عراق داد سخن داد.

سربازان آمریکا هم اینک هر روز مشغول پیاده کردن دموکراسی مورد نظر آمریکا هستند. تظاهرات مسالمت آمیز مردم را به رگبار می بندند. در شمال عراق در شهر موصل ۶ نفر از تظاهر کننده گان را کشته و دهها نفر را زخمی نموده اند و در شهر فلوجه در غرب بغداد و در دو روز متوالی بیش از ۱۵ نفر را کشته و بیش از ۱۰۰ نفر را زخمی کرده اند. سربازان از بالاترین مقامات پنتاگون دستور دریافت کرده اند تا هر جا که احساس خطر کنند مردم رابه گلوله ببندند.

اگر دموکراسی نوع صدامی صداها را در گلو خفه کرده و شکنجه و کشتار قرون وسطائی را پیشه خود کرده بود ؛

دموکراسی نوع بوشی، با زبان مسلسل‌های سوپر مدرن و پس از شنیدن اعتراضات مردم صدای آنها رابا فوران خون از گلوی تظاهرکننده گان خاموش می‌کند. صحبت از این نیست که آزادی‌گرفتنی است و نه دادنی؛ صحبت از این نیست که دموکراسی نوع آمریکائی یعنی قتل عام سرخ پوستان، به خون کشیدن سیاه‌پوستان، به کارگیری بمب اتمی، بمبهای شیمیائی، بمبهای فسفوری، بمبهای آغشته به اورانیوم، بمبهای ۹ تُنی، به راه انداختن حمامهای خون در ایران، اندونزی، ویتنام، شیلی، ترکیه و غیره. بنابراین به حق خواهد بود که بگوئیم "دموکراسی" امپراتور بوش، دموکراسی سلاح‌هاست تا آزادانه هر جا که لازم بود، شلیک شوند و مردم عادی را به خون بکشند تا کسی جرئت اعتراض را نیابد!

برخی وقیحانه ادعا می‌کنند که رهبران آمریکا از تاریخ درس گرفته‌اند. اما نمونه‌ی حمله به افغانستان و به ویژه به عراق که نه تنها با مخالفت دهها میلیون مردم جهان مواجه شد، بلکه حتا بسیاری از دولتهای دوست و هم‌کیش آمریکا نیز با آن به مخالفت برخاستند، نشان داد که بوش عقل دموکراتیکی بیشتر از عقل خمینی ندارد که گفت: اگر ۳۵ میلیون مردم ایران بگویند آری، من باز هم نه خواهم گفت! لذا مسئله نه بر سر دموکراسی بلکه بر سر قلدری به خاطر حفظ منافع است. دیکتاتورهای کوچک باید به تبعیت از دیکتاتور بزرگ برخیزند و گرنه سرنوشتی بهتر از سرنوشت صدام نخواهند داشت. دموکراسی بوش همان است که هم اکنون در افغانستان برقرار شده و باندهای مسلح در سرتاسر افغانستان باز هم حاکم‌اند. در عراق نیز وضع بهتر از آن نخواهد شد. تنها چیزی که عوض خواهد شد این است که آمریکا و متحدین اش با دستی باز به غارت ثروتهای مردم عراق خواهند پرداخت.

تجربه‌ی عراق یک بار دیگر ثابت کرد که نیروهای بورژوائی کشورهای ضعیف جهان سومی و مرتجع قادر به پیش بردن مبارزه ای جدی با امپراتوری سرمایه نیستند و دیر یا زود از در سازش با آن در می‌آیند. لذا وحدت ملی که برخی در ایران جار می‌زنند، شدنی نیست. تنها توده‌های مردم تحت رهبری پرولتاریای آگاه و متشکل قادرند مبارزه تا به آخر علیه مرتجعین داخلی و جهانی را پیش ببرند و صحنه‌ی کشورها را از لوٹ وجود ارتشهای متجاوز یا مداخلات خارجی و نیروهای مرتجع داخلی پاک کنند و کشورهایی آزاد از ستم و استثمار طبقاتی بنامیند.

۳۱ فروردین ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

*

جهان عادلانه تنها به دست و رهبری کارگران بنا می‌شود! (به مناسبت اول ماه مه ، روز جهانی کارگران)

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت)، روز کارگر، به تمام کارگران و زحمت کشان جهان و ایران مبارک باد ! در این روز بزرگ تاریخی، کارگران هم راه با زحمت کشان و کلیه ی انسانهای آزادی خواه و مخالف استثمار و ستم طبقاتی، متحد و یک پارچه فریاد اعتراض خود را علیه نظام جهانی سرمایه که امروز عامل اصلی سیه روزی‌های

بشریت است، یک بار دیگر به گوش جهانیان خواهند رساند.

در سالهای گذشته، مبارزات کارگران ایران عمده تا حول ابتدائی ترین حقوق پای مال شده‌شان و از جمله عدم پرداخت مزدهای معوقه بود؛ امسال نیز اعتراضات و اعتصابات مکرر کارگران و مشخصاً اعتراضات و تظاهرات اخیر کارگران چیت بهشهر در ۲۷ فروردین، کفش شادان پور و کفش صنعتی نقش جهان در ۳۰ فروردین و شرکت ایران کنف در اول اردیبهشت ماه امسال، بار دیگر نشان دادند که نظام جمهوری اسلامی ایران- این مدافع بی چون و چرای سرمایه داران و به ویژه سرمایه‌داران تجاری- گوشش به خواسته‌های کارگران و زحمت کشان کر شده و بدهکار نیست.

کارگران و زحمت کشان، برای کسب حقوق حقه ی خود، باید چاره ی دیگری بیاندیشند و این چیزی جز سازماندهی مبارزات خود به صورتی متحد و یک پارچه، یعنی از طریق ایجاد سازمان واحد و سراسری صنفی و سیاسی خود، نمی باشد. طبقه ی کارگر در پیش بردن مبارزات خود، سلاحی جز تشکیلات و مبارزه ی متحد، ندارد!

اما امسال، و به دنبال حملات ارتشهای تجاوزگر آمریکا و متحدین اش به عراق، زمینه برای مداخله‌ی هرچه بیشتر آمریکا در ایران(چه از طریق نظامی و چه به‌طور سیاسی) و روی کار آوردن حکومتی دست نشانده در ایران، فراهم تر شده است. لذا هم راه مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران، مبارزه علیه جنگ افروزی و تجاوز گری امپریالیسم آمریکا، که هر دو از دشمنان سوگند خورده ی کارگران و زحمت کشان ایرانند، برجسته گی خاصی یافته است.

در عرصه ی جهان، امسال جنبش ضد سرمایه ی جهانی و دست پُخت نئولیبرالیسم آن، بیش از قبل، هم‌راه با جنبش ضد جنگ امپریالیستی، به دو جنبش قدرت‌مندی در جهان علیه نظام جهانی سرمایه تبدیل شده اند که سالانه دهها میلیون نفر را به میدان اعتراض کشانده و امپریالیسم را بیش از هر زمان دیگر رسوا ساخته‌اند. کارگران و زحمت کشان و کمونیستها باید با شرکت هرچه وسیع‌تر در این جنبشها، رهبری مبارزات ضد نظام جهانی سرمایه‌داری را به‌دست آورند تا این جنبشها را از منحرف شدن به رفرمیسم و اپورتونیسم باز داشته و به سوی انقلاب و برپایی حکومت شورایی و استقرار سوسیالیسم بکشانند.

فراموش نکنیم که بیش از سه دهه است که رشد گلوبالیزاسیون سرمایه، بی‌کاری مزمنی را به بیش از ۴۰ میلیون کارگر و زحمت کش در کشورهای پیش رفته ی صنعتی، تحمیل کرده و صدها میلیون نفر دیگر را در کشورهای عقب مانده به فقر مطلق کشانده و شکاف بین فقر و ثروت را در ابعادی وحشتناک افزایش داده است. دست آوردهای صدساله ی طبقه ی کارگر را به تاراج بُرده و سرمایه به سوی استقرار نظام استعماری نوین اش در حال پیش روی است.

سرکرده گان نظام سرمایه داری مقصر اصلی چنین وضع و ایجاد رکود و بحران اقتصادی اند و برای درآوردن نظام جهانی سرمایه از این بحران، راهی جز توسل به جنگ و تخریب نیروهای مولده ندارند. هم اکنون تولید سلاحهای مخرب، آرایشهای جدید نظامی در قطبهای سرمایه و جنگ افروزی ، به مسئله ی روز امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم

آمریکا و متحدینش تبدیل شده است. قربانیان این جنگ افروزی نیز عمده‌تا کارگران و زحمت کشان بوده و خواهند بود.

لذا، مبارزه علیه جنگ افروزی جهانی سرمایه باید بیش از پیش در دستور کارگران جهان و به ویژه کارگران کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و در راس آن کارگران آمریکا قرار بگیرد. اما انجام این وظیفه‌ی تاریخی منوط است به پایان دادن به تفرقه در صفوف جنبش کارگری و کمونیستی و سازماندهی مبارزه‌ی جهانی علیه سیاستها و جنگ افروزی نظام سرمایه داری جهانی! بدون چنین سمت گیری، استعمارگران نوین با سرکوب مبارزات منفرد کارگران جهان، سالیان دراز دیگری حکم پلید خود را بر جهانیان دیکته خواهند کرد. لذا با شعارهای زیر به استقبال اول ماه مه برویم:

پرولناریای جهان متحد شوید!

مرگ بر امپریالیسم و مرتجعین، مرگ بر جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی!

مرگ بر جمهوری اسلامی ضد کارگران و زحمت کشان!

پیش به سوی ایجاد احزاب کمونیست واحد کشوری و انترناسیونال کمونیستی!

زنده باد اول ماه مه، سمبل هم بستگی کارگران جهان!

۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران



صفوف مبارزاتی را متحد تر و گسترده تر سازیم!

دیروز ۱۳ اردیبهشت ۸۲، بنا به دعوت ۱۰ کانون فرهنگی معلمان، در تهران، اصفهان، مشهد و تعداد دیگری از شهرها و شهرستانها، تظاهرات هم زمانی برای طرح خواستهای مطالباتی معلمان، برگزار شد. خواست معلمان پرداخت حقوق و مزایای معوقه، افزایش حقوق به میزان ۲۷٪، رفع تبعیض در محیط کار، کاهش ساعات کار به ۲۲ ساعت در هفته، استخدام معلمان موقتی که حق تدریس دارند و غیره است. معلمان که زیر خط فقر زنده گی می کنند، مجبورند برای تامین هزینه های ماهانه‌ی خود، علاوه بر تدریس در مدارس و تدریس خصوصی به کارهای غیر حرفه ای دیگری نیز بپردازند! رژیم منفور جمهوری اسلامی که در بالابردن بودجه‌ی مقامات و نهادهای آخوندی و سرکوب گر، از جمله شورای بی مصرف نگهبان به ۴ برابر، خم به ابرو نمی آورد، به جای جواب مثبت دادن به این ابتدائی ترین خواست معلمان، دست گاه سرکوب گر خود را به کار می اندازد: شورای امنیت ملی اش به وزیر کشور بخشنامه می دهد که معلمان حق راه پیمائی را ندارند و هرگونه اعتصاب فرهنگیان و عدم حضور معلمان در محل کار و کلاسهای درس تخلف محسوب می شود و از سوی دیگر اوباشان خود را از جمله در مشهد، به جان معلمان معترض انداخته و آنها را مورد

ضرب و شتم قرار داده و دست گیر می کند.

معلمان ایران، جزو زحمت کش ترین و محروم ترین اقشار جامعه اند که نه تنها زیر خط فقر زنده گی می کنند، بلکه در محیط کارشان از کوچک ترین حق دموکراتیک در بیان واقعیات محروم اند و مجبوراند به نظام پوسیده ی آموزشی رژیم واپس گرای جمهوری اسلامی کردن نهند.

بی توجه ماندن حاکمان به درخواستهای معلمان نشان می دهد که معلمان ایران نه تنها باید بکوشند تا مبارزات شان را هرچه سراسری تر و یک پارچه تر سازند، بلکه باید بکوشند تا این مبارزات را با مبارزات دیگر اقشار و طبقات جامعه و به ویژه مبارزات کارگران، زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران و غیره هم سو سازند. سران رژیم به حدی مشغول چپاول دست رنج توده های مردم هستند که گوش شنوایی به فریادهای حق طلبانه ی کارگران و زحمت کشان ندارند و جواب معلمان زحمت کش را با چماق و زندان می دهند.

در ایران تضاد میان توده های کارگر و زحمت کش با رژیم تا به آن حد حاد است که هر حرکت اعتراضی کاملاً صنفی، سریعاً رنگ و بوی سیاسی می گیرد، زیرا حاکمان به سرکوب اعتراضات می پردازند تا جلو اعتراضات بیشتر را بگیرند. در چنین وضعی راهی جز تشکل سراسری و هم بسته گی جنبشهای اعتراضی، جهت پیش برد مبارزات و تامین خواسته ها باقی نمی ماند. حرکت اخیر معلمان در این سمت قرار داشته و باید مورد پشتیبانی کلیه ی طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار و نیز نیروهای سیاسی پیش رو و دموکرات قرار بگیرد.

گسترده تر باد مبارزات معلمین در کسب خواسته های به حق شان !

هم بسته تر باد جنبشهای اعتراضی کارگران و زحمت کشان !

سرنگون باد رژیم ضد فرهنگ جمهوری اسلامی ایران !

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم، تنها راه عادلانه ی پیش رفت بشر !

۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

*

جمهوری اسلامی در مرداب خودساخته اش فرو می رود!

تلاش "اصلاح طلبان" در حاکمیت، برای حفظ جمهوری اسلامی از طریق تصویب دولایحه ی مربوط به ریاست جمهوری و شورای نگهبان، رد این دو لایحه در شورای نگهبان و صحنه گذاشتن خامنه ای بر این رد از طریق حواله دادن آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهدید نماینده گان "اصلاح طلب" مجلس شورای اسلامی به استعفا و اظهار نظر محمد رضا خاتمی رئیس جناح مشارکت دایر بر این که "بهتر است بگذاریم هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند. استعفا ما به معنای به بن بست رسیدن اصلاحات خواهد بود" و جواب حسین شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه

کیهان دایر بر این که "تهدید به استعفا از سوی برخی نماینده گان مصداق گوسفند مرده ای است که نذر امامزاده کرده اند"، یک بار دیگر نشان داد که تمامیت خواهان مستبد روی مواضع خود پافشاری می کنند و "اصلاح طلبان" حکومتی به موضعی کاملاً دفاعی افتاده اند!

جناح تمامیت خواه چه سنتا و چه اکنون که در اثر تجاوز آمریکا به عراق، موقعیت اش بیشتر متزلزل شده سیاست دو رویانه ی "زاهدان کابین جلوه در محراب و منبر می کنند- چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند" با شمشیر اختناق و سرکوب در یک دست و "افرمان" مبارزه با "شیطان بزرگ" در دست دیگر، در صحنه ی سیاسی به نمایش می پردازد. اما درخوت دیپلماسی سری، مشغول بده و بستان با "شیطان بزرگ" است، فکر عاقبت را کرده و احتمالاً در صورت استعفا "اصلاح طلبان" در قدرت، مجمع تشخیص مصلحت نظام را موقتا مسئول اداره کشور خواهد کرد تا قدرت حاکمه را در دست خود حفظ کرده و به سرکیسه کردن مردم ایران در ابعادی نجومی ادامه دهد! رژیم هرچه بیشتر در مرداب خودساخته اش فرو می رود، برای نجات خود، جنایت و سرکوب مخالفان را شدت می بخشد: گردن زدن یک قاتل محکوم به مرگ در ملاء عام؛ بریدن دست راست و پای چپ یک آفتابه دزد، بازهم در ملاء عام به منظور ایجاد رعب و وحشت؛ در مقابل بی تفاوت ماندن و ماستمالی کردن دزدیهای سوپرکلان و بسته شدن پرونده برخی از آقا زاده ها و یا سکوت در مقابل دزدی ۵۲۵ میلیارد تومانی در صدا و سیما جمهوری اسلامی که تازه در بررسی ۵ حساب بانکی از ۲۰۰ حساب بانکی این موسسه توسط هیئت تحقیق و تفحص مجلس بر ملا شده و علی لاریجانی مدیر مسئول صدا و سیما آن را با کلمه "کشک" جواب داده است؛ ادامه ی قتلهای نوع زنجیره ای در کرمان و کشته شدن فجیع حداقل ۲۰ نفر توسط یک یا چند گروه عضو بسیج؛ به دار آویختن ۸ نفر در مشهد و اعدامها در دیگر شهرها؛ تجاوز آشکار به حقوق کارگران؛ محکوم کردن ملی-مذهبی ها به دهها سال زندان؛ ادامه توقیف مجله ها و روزنامه ها و دستگیری روزنامه نگاران و معلمان و سپردن آنها به شکنجه گران... همه و همه نشان از وحشت سردمداران رژیم از مرگ و دست یازیدن به اختناق و استبداد بی حد و مرز برای حفظ آن، دارد.

در چنین شرایطی که "خودیها" نیز به حساب آورده نمی شوند، مبارزه برای پایان دادن به حکومت وحشت دینی، نه از راههای تخیلی "ترتیب دادن انتخابات آزاد" و "رفراندوم تحت نظر سازمان ملل" که حاکمین هرگز تن به آن نخواهند داد، بلکه با تکیه به قهر انقلابی و قیام سراسری جهت براندازی حاکمان، تنها راه نجات مردم و فراهم ساختن شرایط برای درهم شکستن ماشین دولتی می باشد که بین جناحهای مختلف بورژوازی دست به دست می شود.

تمام شواهد دال براین است که بخش بزرگی از بورژوازی در اپوزیسیون، با اشغال عراق توسط نیروهای متجاوز امپریالیستهای آمریکا و انگلیس، قند در دلشان آب شده و دخالت آمریکا در ایران را تجویز می کنند! آنها می خواهند در زیر سایه ی امپراتور به نان و نوایی برسند و از امکانات قدرت حاکمه در چاپیدن مردم سهمی ببرند!

بورژوازی ایران در کلیتش، منافع مغایر با منافع اکثریت عظیم مردم ایران دارد. آنها هرگز حاضر به جدانمودن کامل دین از دولت نیستند، آنها هرگز حاضر به قبول برابری حق زن و مرد در کلیه ی عرصه های اجتماعی نیستند، آنها

هرگز حق ملل در تعیین سرنوشت خودشان تا سرحد جدائی را قبول ندارند، آنها هرگز به کارگران و زحمت کشان اجازه نخواهند داد که برای لغو استثمار مبارزه کنند و ...

در چنین شرایطی کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان و حتا توده های ملیتها و اقلیتهاى مذهبی، نباید به گوشت دم توپ بورژوازی مبدل شوند. حساب آنها از حساب بورژوازی حاکم و یا در اپوزیسیون جداست. بورژوازی ایران راهی جز انداختن طوق بنده گی به قوانین "بازار آزاد" سرمایه جهانی را ندارد و باید رعیت امپراتوری سرمایه بشود. پس نگذاریم تلاشهای خونین ۲۵ سال مبارزه ی بیش از ۹۰٪ مردم ایران در شرایط فروروی رژیم جمهوری اسلامی ایران در مرداب خودساخته اش، بار دیگر بر باد رود.

انقلابات و نظامهای بورژوائی از منظر تاریخی مرده اند، زنده باد انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیسم !

۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

* * *

نکاتی پیرامون امپریالیسم فراملی‌ها

الف - روندها :

برای درک حرکت کنونی نظام سرمایه داری امپریالیسم فراملی ها، ضروری است مقدماتا به نکات برجسته ی رشد بورژوازی از ابتدای تولد و تکامل اش، از زبان مارکس و انگلس، اشاره کنیم :

"صنعت مدرن، بازار جهانی را به وجود آورد و کشف قاره آمریکا راه آن را هم وار نمود. بازار، رشد عظیم تجارت، دریانوردی و ارتباطات زمینی را سبب شد.

"این رشد به نوبه ی خود در گسترش صنعت تاثیر گذاشت؛ و به تناسبی که صنعت، تجارت، دریانوردی و راه آهن گسترش یافت، بورژوازی نیز رشد کرد، سرمایه اش فزونی یافت و طبقات برآمده از قرون وسطا را به عقب راند.

"بورژوازی بدون انقلابی کردن ابزار تولید و از این طریق دگرگونی روابط تولیدی و با آنها روابط جامعه، موجودیت نمی یابد. تمایز دوره بورژوازی با کلیه ی دوره های قبلی در دگرگون کردن پیوسته ی تولید، به هم ریختن دائمی کلیه ی وضعیتهای اجتماعی، نامطمئن سازی همیشه گی و آشوب، نهفته است.

"ضرورت گسترش پیوسته ی بازار به خاطر تولیداتش، بورژوازی را به سرتاسر کره زمین می کشاند. او می بایستی در همه جا رخنه کند، جا بگیرد و روابط اش را مستقر سازد.

"بورژوازی از طریق به کارگیری بازار جهانی، به تولید و مصرف در هر کشور خصوصیتی جهانی بخشید.

"بورژوازی با تکامل سریع دادن به کلیه ی ابزار تولید، با وسایل ارتباطی وسیعا در دست رس، همه جا و حتا عقب مانده ترین ملتها را به سوی شهر می کشاند.

"بورژوازی ... توده های مردم را درهم آمیخت، وسایل تولید را متمرکز ساخت و مالکیت را در دستان اندکی از افراد تمرکز داد. نتیجه ی الزامی آن مرکزیت سیاسی بود.

"به جای [روابط مبتنی بر مالکیت فئودالی داغان شده] رقابت آزاد و هم راه آن قوانین اجتماعی و سیاسی منطبق با آن و تحت نفوذ طبقه ی بورژوا، مستقر شد.

"جامعه ی بورژوایی، با روابط تولیدی و مبادله ای و مالکیتی اش، که چنان وسایل عظیم تولیدی و مبادله را افسانه وار جمع کرده است، به مثابه جادوگری است که دیگر قادر نیست قدرت جهانی خود ساخته اش را به کنترل در آورد. تاریخ دهها سال صنعت و تجارت، تاریخ شورش نیروهای مدرن تولیدی است علیه شرایط تولیدی مدرن، و علیه روابط مالکیتی که شروط هستی بورژوازی و حاکمیت آن می باشند. کافی است یاد آوری کنیم که بحرانهای تجاری با خصلت ادواری شان، هر بار تهدید آمیز تر هستی کل جامعه بورژوازی را به محاکمه می کشاند.

"با خواست به کارگیری هرچه بیشتر ماشین و تقسیم کار[در روند تولید]، کار پرولتاریا خصوصیت فردی و در نتیجه تمامی جذبه ی کار انسانی را از دست داد. پرولتاریا تبدیل به زائده ی ماشین شده و تنها به ساده ترین، یک نواخت ترین و راحت ترین فوت و فن لازم و ضروری نیاز دارد.

"سازماندهی پرولتاریا در یک طبقه و در نتیجه در یک حزب سیاسی، پیوسته با ازهم پاشیده گی ناشی از رقابت بین خود کارگران هم راه شده است. اما هربار که آنها بر می خیزند، قوی تر، مستحکم تر و تواناتر وارد صحنه می شوند.

"در مجموع، برخورد بین طبقات جامعه کهن به طرُق مختلف، رشد پرولتاریا را سبب می شود. بورژوازی خود را درگیر یک جنگ دایمی می کند. در ابتدا با اریستوکراسی؛ سپس با آن بخش از خود بورژوازی که منافع اش با رشد صنعت در تضاد می افتد؛ و همواره با بورژوازی کشورهای دیگر. در این نبردها او مجبور می شود تا از پرولتاریا کمک بطلبد و بدین طریق او را وارد صحنه ی سیاسی می کند. در نتیجه خود بورژوازی پرولتاریا را با عناصر سیاسی و آموزش عمومی مجهز می سازد. به سخن دیگر برای پرولتاریا سلاحهایی فراهم می آورد که علیه خودش به کارخواهند رفت.

"به علاوه، همان گونه که دیده ایم، بخشهای کاملی از طبقات حاکم، با پیشرفت صنعت، به سمت پرولتاریا سقوط می کنند و یا شرایط زنده گی آنها به خطر می افتد. اینها نیز پرولتاریا را با عناصر

جدیدی از روشنگری و ترقی، مجهز می کنند." (مانیفست حزب کمونیست، ص ۴۳ تا ۵۶ متن انگلیسی، چاپ پکن) توضیحات درون [] از نویسنده است.

در این مختصر مارکس و انگلس به طرز درخشانی خطوط عمده ی حرکت بورژوازی را در دوره ی تکوین، دست یابی به قدرت حاکمه و رقابت آزاد سرمایه داری به تصویر کشیدند که اساسا امروز نیز به قوت خود باقی اند و بدون توجه به آنها درک حرکت امروزی بورژوازی مشکل خواهد شد. مع الوصف بورژوازی ضمن این که از ابتدا می خواست جهان را فتح کند، اما دو برخورد متفاوت نسبت به پیش برد کار در کشورهای سرمایه داری و در مستعمرات، داشت. در کشورهای سرمایه داری به رشد دایمی تولید و انباشت سرمایه پرداخت، اما در کشورهای مستعمره و تحت سلطه، فقط تا آنجا مناسبات سرمایه داری و از جمله صنعت، ارتباطات و تولید را رشد داد که با غارت منابع این کشورها و استفاده از نیروی کار ارزان هم آهنگ بودند و گرنه بعد از گذشت ۳۰۰ سال از به قدرت رسیدن بورژوازی و حاکمیت سرمایه، می بایستی حداقل ۷۵٪ کشورهای دنیا به کشورهای پیشرفته ی صنعتی تبدیل می شدند و ناموزونی وحشتناک کنونی در جهان بین کشورهای غنی و فقیر به وجود نمی آمد!

بنابراین چه که آمد، تولید انبوه به خاطر سود و افزایش سرمایه که مستلزم تمرکز وسایل تولید و به کارگیری ابزار تولید پیش رفته تر و لذا تمرکز مدام سرمایه را می خواهد، به دلیل رقابت سرمایه ها در بازار عرضه و تقاضا، به اشباع بازار، کند شدن گردش سرمایه، سقوط قیمتها، تنزل نرخ سود به ورشکسته گی سرمایه های کوچک تر در رقابت با سرمایه های بزرگ تر، می انجامد. این امر باعث شد تا دوران رقابت آزاد سرمایه ها به پایان رسیده و با به وجود آمدن انحصارات بزرگ و برتری یافتن سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی، رقابت سرمایه ها فشرده تر شده و رقابت تعداد کمتری از سرمایه های بزرگ به نظام سرمایه داری چهره ی خطرناک تری داد.

دوران رقابت آزاد سرمایه از دهه ی ۱۸۷۰ جای خود را به تکامل شرکت های سهامی در کسوت انحصارات بزرگ سرمایه های صنعتی و مالی و نهایتا تفوق سرمایه های مالی داد. امپریالیسم در اوایل قرن بیستم زاده شد (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به "امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری- لنین) و کوشش برای تقسیم مجدد مناطق نفوذ انحصارات در جهان که در عین حال خصلت هژمونی طلبانه ی سرمایه های بزرگتر را نشان می داد منجر به بروز دو جنگ بزرگ جهانی بین کشورهای امپریالیستی و صدها جنگ تجاوزکارانه و متقابلا جنگ های آزادی بخش ملی و نیز انقلاب های پرولتری در حلقه های ضعیف زنجیر اسارت امپریالیستی، گردید. در این جنگها صدها میلیون نفر قربانی رقابت و توسعه طلبی انحصارات کشورهای سرمایه داری پیش رفته، شدند. مع الوصف این دو جنگ به بروز انقلابات بزرگ نظیر انقلاب روسیه و چین و به وجود آمدن اردوگاه کشورهای سوسیالیستی، انجامید.

رشد ناموزون سرمایه داری، هم راه با مبارزات کارگران جهان و ملل تحت ستم جهان علیه امپریالیسم به سقوط قدر قدرتی امپریالیسم انگلیس، پس از جنگ جهانی اول، وارد صحنه شدن امپریالیسم قدرتمند آمریکا، رشد مجدد امپریالیسم آلمان که رقیب سرسخت امپریالیسم انگلیس بوده و می‌خواست نه تنها بر رقیب انگلیسی اش غلبه کند و مستعمرات آن را به حیطه ی نفوذ خود بکشانند بلکه در راس کشورهای اروپائی نیز قرار بگیرد، پس از وقوع بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۴ در کشورهای پیش رفته ی صنعتی به جنگ جهانی دوم منجر شد و پس از شکست آلمان و ژاپون و ایتالیا در این جنگ، امپریالیسم آمریکا توانست هژمونی خود را بر جهان پیشرفته ی صنعتی تأمین کند.

در دوران امپریالیسم نیز نظام سرمایه داری بنا بر ماهیت ارتجاعی اش، سیاست تمایزگذاری بین کشورهای صنعتی و تحت سلطه را هم چنان ادامه داد. در کشورهای امپریالیستی به رشد ابزار تولید جهت رشد تولید، ادامه داد، هرچندکه این کار احتیاج به کلان سرمایه گذاری داشت و در تأمین آن نظام سرمایه داری بیش از پیش با مشکلات رو به رو می شد. اما در کشورهای تحت سلطه، در حالی که بیش از ۹۵٪ این کشورها هم چنان در چنبره ی مناسبات عقب مانده ی سرمایه داری و نیمه فئودالی، باقی گذاشته شدند، اما به دلیل رقابت با کشورهای سوسیالیستی، پس از جنگ جهانی دوم به برخی از مناطق - به ویژه در آسیای شرقی و جنوب شرقی- با تزریق سرمایه، امکان رشد در وابسته گی داده شد.

پس از جنگ جهانی دوم، بازسازی اروپا و ژاپون، زمینه را برای سرمایه گذاری در ابعادی عظیم در خارج گذار از انحصارات بزرگ کشوری به سطح انحصارات فراملی و جهانی، هم وار شد. این روند پس از بروز بحران جدید در جهان سرمایه داری و شناور شدن دلار- دلاری که قبلاً معادل طلا در بازارهای عرضه و تقاضا معاوضه می شد- سرعت بیشتری گرفت. طبق قانون کلی حرکت سرمایه در جهت تمرکز بیشتر، سرمایه های کوچکتر در شرایط بحرانی سالهای ۱۹۷۰ توسط سرمایه های بزرگ تر بلعیده شدند. بدین ترتیب رقابت صدها هزار و شاید میلیونی سرمایه های کوچک و متوسط در دوران رقابت آزاد، در قرن بیستم به سطح رقابت صدها و شاید هزار سرمایه بزرگ انحصاری و بالاخره در اواخر قرن بیستم به رقابت چند صد سرمایه انحصاری بزرگ فراملی تقلیل یافت. سرمایه مرزهای کشوری را در نوردیده و بیش از پیش در راستای جهانی شدن حرکت کرده و در شرایط کنونی در سه قطب بزرگ سرمایه- آمریکا، اروپا و ژاپون- به تثبیت موقعیت خود پرداخته و درعین حال رقابت برای ایجاد قطبهای دیگر سرمایه در دهه ی آینده ادامه خواهد یافت.

ناشی از خصلت هژمونی طلبانه ی انحصارات سرمایه که قدرت اقتصادی و نظامی نیز زمینه برای این هژمونی طلبی را فراهم می کردند، امپریالیسم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در راس کشورهای امپریالیستی قرار گرفت و بلافاصله جنگ سرد را با بلوک کشورهای سوسیالیستی آغاز نمود. با در-

غلتیدن حزب و دولت شوروی به رویزونیسم، از دهه ی ۱۹۶۰ به بعد، رقابت بلوک سرمایه داری دولتی به رهبری حاکمین شوروی و بلوک سرمایه داری امپریالیستی به رهبری آمریکا آغاز شد. اما بلوک رویزونیستی از نظر اقتصادی قادر به مقابله و ادامه رقابت با بلوک رقیب نشد و پس از فروپاشی بلوک شوروی در پایان دهه ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه ی ۱۹۹۰، اُبر قدرت آمریکا یکه تازی خود را برای ایجاد امپراتوری سرمایه تحت رهبری خود، شدت داد. ولی قطب درحال شکل گیری اروپا که تدریجا پس از جنگ دوم، بازسازی خود را پشت سر گذاشته و اقتصادش، همانند ژاپن، از رونق خاصی برخوردار شده بود، رقابت با آمریکا را هرچه بیشتر آشکار ساخت. مع الوصف امپریالیسم آمریکا با طرح "بازار آزاد جهانی" و "نظم نوین جهانی" در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ کوشید تا سیاست تهاجمی خود را در استقرار این نظم زیر رهبری خودش، با تکیه بر نیروی نظامی برترش به پیش ببرد.

گرچه با به قدرت رسیدن انحصارات مالی سرمایه در اوایل قرن گذشته، فاز گنبدیده گی نظام سرمایه داری آغاز شد، اما هرچه در تاریخ به جلو می آئیم و به ویژه از دهه ی ۱۹۷۰ به بعد این گنبدیده گی توسعه ی بیشتری یافت. تولید گرایی جای خود را به بول گرایی داد. بورس بازی و بالابردن قیمت سهام در بازار بورس، بدون پشتوانه ی تولیدی، شدت گرفت. چاپ اسکناس بدون پشتوانه، مصرف بیش از تولید، نزول خواری و بهره گرفتن از طریق مقروض کردن کشورهای جهان سوم در ابعاد هزاران میلیارد دلاری، ابعاد بی سابقه ای یافت (طبق گزارش بانک جهانی در فاصله ی ۱۹۸۰-۲۰۰۱ کشورهای درحال توسعه ی جهان ۴۵۰۰ میلیارد دلار تنها بابت بدهی خود پرداخت نموده اند و بدهی آنها از ۶۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۲۵۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ رسیده است!). اکثر دولتهای سرمایه داری به بانکها شدیداً مقروض شدند (آمریکا با ۲۹۰۰۰ میلیارد دلار بدهی که ۳۴۰۰ میلیارد دلار آن بدهی خارجی در سال ۲۰۰۲ بود، بزرگ ترین بده کار جهان است). بی کاری ساختاری در ابعاد دهها میلیون نفری در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری به طور مستمری ادامه یافت. دولتهای رفاه بعد از جنگ جهانی دوم، یکی بعد از دیگری از میان رفتند. علیرغم بالا رفتن قیمت کالاها، مزدها پس از سالهای ۱۹۷۰ در ابعادی ۲۰ تا ۵۰٪ پائین آمدند و انحصارات فراملی، بار بحران فراگیر و علاج ناپذیر را بر دوش میلیاردها انسان کارگر و زحمت کش و غارت جهان سوم، انداختند. شکاف بین فقر و ثروت درجهان به طرز بی سابقه ای روبه فزونی نهاد. انحصارات فراملی برای به زانو درآوردن حرکت اعتراضی کارگران با تکیه به اتوماسیون و رابوتیزاسیون که افزایش عظیم سرمایه ی ثابت را طلب می کرد، کوشیدند تا نقش کارگران در تولید را کمتر سازند. اما هم به دلیل پائین رفتن قدرت خرید کارگران و هم تنزل نرخ سود و از جمله ناشی از افزایش سرمایه ی ثابت نسبت به سرمایه ی متغییر، نظام سرمایه داری دچار بحرانی عمومی شده است که با هیچ ترفندی قادر به حل آن نیست. و این

روند تا مرگ و پایان این نظام بدون شک ادامه خواهد یافت.

برای مقابله با چنین بحرانی است که امپریالیسم آمریکا با اختراع تئوریهای من درآوردی "جنگ بی پایان علیه تروریسم"، وارد صحنه شده تا از طریق بازگشت به دوران استعمار کهن نوع امپراتوری روم قدیم و دست اندازی آشکار به منابع ثروت ملل جهان، جهان سرمایه داری را از بحران کنونی نجات دهد و در عین حال هژمونی خود را بر جهان هم چنان حفظ نماید.

ب - تاثیر نظام امپریالیستی بر اوضاع جهانی :

همان طور که در بالا دیدیم، بورژوازی کوشید تا مناسباتش را، گرچه به صورتی ناموزون و معوج، بر سراسر جهان گسترش دهد. اما در این گیر و دار، به جز تعداد انگشت شماری از کشورهای آسیا، آفریقا، آمریکا و اقیانوسیه، مناطق عظیمی از جهان، علیرغم وارد شدن در بازار جهانی سرمایه، در عقب مانده گی گرفتار شدند. غارت کشورهای جهان سوم دغدغه ی اصلی نظام سرمایه داری بود تا رشد دادن مناسبات بورژوازی در این کشورها. این امر هم راه با فقر روزافزون مردمان آن سامان، باعث شد که نه تنها مناسبات سرمایه داری به صورت لاک پشت وار در این کشورها به پیش برود، بلکه خشم مردم را علیه غارت گران خارجی و هم دستان داخلی آنها صد چندان کند.

چنین بود که از ابتدای قرن بیستم، انقلابات بورژوا دموکراتیک و ضد امپریالیستی و ضد استعماری در ابعاد بی سابقه ای رشد کرد. در ایران در سال ۱۹۰۶، در چین در سال ۱۹۱۱، در روسیه در فوریه ۱۹۱۷ و سپس انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ (در تقویم جدید ۶ نوامبر ۱۹۱۷) طلیعه ی این مبارزات اوج یابنده را می توان مشاهده کرد. پیروزی انقلاب اکتبر به علاوه آغازگر دوران جدیدی شد که دو قطب کار و سرمایه در برابر هم صف آرائی کرده بودند و از این تاریخ به بعد انقلابات دموکراتیک در کشورهای مستعمره و وابسته جز در صورت قرار گرفتن در سمت پرولتاریا و تحت رهبری آن، قادر به پیروزی نمی شدند، چون که امپریالیسم را در برابر خود می یافتند و بورژوازی این کشورها نقش تاریخی خود را در پیش رفت دادن تولید در این جوامع، از دست داده بود. انقلاب اکتبر هم چنین نشان داد که می توان در نقاط گرهی تضادهای جهان، زنجیر اسارت امپریالیستی را پاره کرد و لذا نباید منتظر آن ماند تا انقلاب در پیش رفته ترین کشورهای سرمایه داری پیروز شود. در عین حال از ابتدا روشن بود که پیروزی انقلاب در چنین کشورهایی به معنای پیروزی نهائی سوسیالیسم نمی توانست باشد. زیرا این کشورها از نظر اقتصادی در شرایط بسیار عقب افتاده ای به سر می بردند و رشد دادن نیروهای مولده در این کشورها، در شرایطی که در محاصره ی جهان سرمایه داری قرار داشتند، با مشکلات عظیمی رو به رو شده و پیروزی سوسیالیسم و مسئله ی غلبه ی "کی بر کی"، نمی توانست

به طور نهایی حل شود. انقلاب در این کشورها اجباراً می بایستی راه پر پیچ و خمی را هم راه با پیش روی، عقب نشینی، شکست، تهاجم مجدد و... تا رسیدن به پیروزی نهایی سوسیالیسم می پیمود.

مع الوصف، این پیروزیها هم راه با اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استعماری که از حمایت دولت کارگری شوروی برخوردار بودند، در شرایط بروز جنگ جهانی دوم و تضعیف اردوی امپریالیستی، باعث شد تا پس از پیروزی انقلاب در چین، کره شمالی، ویتنام شمالی، کوبا و... در دهه ی ۱۹۷۰ بخش اعظم کشورهای مستعمره، استقلال سیاسی خود را بازیابند و استعمار مدرن را به گور بسپارند.

اما نظام جهانی سرمایه که از در بیرون رانده شده بود، در شرایط جدید ضعف اقتصادی کشورهای تازه استقلال یافته، از پنجره دوباره وارد این کشورها شد. استعمارنو یا پُست مدرن، با تکیه بر قدرت اقتصادی اش، از طریق بستن قرار دادهای ناعادلانه، مقروض کردن کشورهای جهان سومی و اعمال فشار اقتصادی کوشید تا بار دیگر این کشورها را به زیر حیطه ی نفوذ خودکشانده و غارت آنها را ادامه دهد. اما در شرایط جدیدی تاریخی و با آگاهی بیشتر ملل جهان ناشی از مبارزات طبقه ی کارگر، توده های زحمت کش و کمونیستها و نیروهای استقلال طلب در قرن بیستم علیه امپریالیسم از یک سو و ادامه ی رقابت در درون نظام جهانی سرمایه و تداوم بحران فراگیر این نظام از سوی دیگر، باعث شد تا جهان هم اکنون به لبه ی آشوب و خطر فراگیر شدن بربریت امپریالیستی کشیده شود.

نظام سرمایه داری که روزی در مقابله با فتودالیسیسم، قانون گرایی را پرچم خود ساخته بود، استقلال و حق حاکمیت ملی در مرزهای کشوری و ایجاد دولتهای ملی متکی بر انتخابات پارلمانی، هویت آن را تشکیل می داد، اکنون با رسیدن به آخر خط و فقدان دورنمای رشد، با توسل به زور عریان و برگشت به قانون جنگل ماقبل سرمایه داری و تبدیل دیکتاتوری سرمایه به دیکتاتوری مطلق عهد برده داری، می رود تا با به زیر فرمان آوردن مردم جهان و از بین بردن قدوسیت مرزها، امپراتوری نظام سرمایه داری جهانی را مستقر سازد. این حرکت استعمارگریانه هم اکنون با عکس العمل جهانی کارگران و زحمت کشان و ملل دربند روبه رو شده و به طرز دل خواه این نظام پیش نمی رود. جهان بیش از پیش به سویی می رود که نظام سرمایه داری قادر به جواب دادن به مسایل آن نیست و لذا به زیر کشیدن این نظام، در دستور کار طبقه ی کارگر جهانی باید قرارگیرد که در سطح کشوری، منطقه ی جغرافیائی و جهانی باید متحد و متشکل شده و آخرین یورش به دژ پوسیده ی این نظام را سازمان دهد.

پ - اوضاع کنونی و وظایف ما :

بورژوازی هم اکنون مناسباتش را بر جهان حَقنه کرده است . این مناسبات که روزی انقلابی و پیشرو

بودند، اکنون جواب‌گوی پیشرفت جهان به سوی رفاه و خوشبختی و دموکراسی و آزادی نیستند. علیرغم به وجود آمدن قطبهای سرمایه و بروز رقابت و تضاد بین آنها بر سر تقسیم مجدد مناطق زیر نفوذ، به دلیل ادغام سرمایه‌ها در سطحی جهانی و وجود مقاومتی جهانی، این رقابتها فعلا از چارچوب معینی برای حل اختلافات فراتر نمی‌روند و با تقسیم مجدد کیک جهانی تضاد موقتا حل می‌شود. نمونه‌ی عراق و تضاد بین اتحادیه‌ی اروپا و روسیه با آمریکا و متحدانش بر سر عدم استفاده از نیروهای نظامی در عراق در برابر ما است. پس از حمله‌ی آمریکا، تضاد این دو قطب حاد شد و هم اکنون با کنار آمدن باهم، دست یک‌دیگر را می‌فشارند! برعکس آن‌چه که نظام جهانی سرمایه و به خصوص قطبهای سرمایه خود را در مقابل آن می‌بینند، مبارزه‌ی پیوسته‌ی پرولتاریا و زحمت‌کشان جهان و ملل تحت ستم است که به صورت جریان واحد جهانی در مقابل سرمایه‌های فراملی و ملی، ادامه می‌یابد. این مبارزه روزبه روز شکل تهاجمی‌تری به خود می‌گیرد.

انحصارات فراملی و دولتهای امپریالیستی با تمام وجود در حال یافتن راه حل خروج از بحران اند. بی‌کار سازی کارگران و زحمت‌کشان در کشورهای متروپل سرمایه، افزایش مالیاتها و قیمتها برای فشار بیشتر بر این توده‌ی عظیم بی‌چیزان، ادامه می‌یابد. دامن زدن به رقابت بین کارگران کشورهای صنعتی با کارگران مهاجر، کارگران شاغل و کارگران بی‌کار، پرواز دادن سرمایه به مناطقی که سود دهی بیشتری دارد و لذا دامن زدن به تضاد بین کارگران کشورهای صنعتی و کارگران ارزان کشورهای در حال رشد و ... برای ازهم پاشاندن هم‌بسته‌گی مبارزاتی کارگران در سطح کشوری، منطقه‌ای و جهانی و متعاقب آن تضعیف تشکلهای صنفی و سیاسی طبقه‌ی کارگر و لذا تمیزه کردن مقاومت یک پارچه‌ی پرولتاریای جهانی، شدیداً در دستور کار آنها قرار دارد. پس اگر قرار است طبقه‌ی کارگر جهانی، آن‌طور که مارکس و انگلس در بیانیه‌ی حزب کمونیست ۱۵۶ سال پیش نوشتند، گورکن نظام سرمایه‌داری شود، این امر جز از طریق سازماندهی کارگران، از سطح واحد کوچک تولیدی تا سطح جهانی، راه دیگری ندارد. برای مقابله با غول سرمایه‌ی جهانی، نیروی غول پیکر پرولتاریای جهانی لازم است که بدون آن هرفعالیتی ثمره‌ی لازم را نخواهد داد.

امروز گرچه با شکست موقتی سوسیالیسم در برابر فشار سرمایه‌داری، پرولتاریا و زحمت‌کشان جهان و ملل تحت ستم گامی به عقب نهاده و بخشی از دست آوردهای مبارزاتی خود را از دست داده‌اند، اما مجموعه مبارزات آنان در قرن گذشته، چنان کوله‌بار عظیمی از تجربه را فراهم ساخته که پیش‌بردن مبارزه علیه نظام سرمایه‌ی جهانی را سهل‌تر می‌کند. شعارهای دهن‌پُرکن بورژوازی نظیر "آزادی، برابری، برادری"، "دموکراسی پارلمانتاریستی"، "حکومت قانون"، "حقوق بشر"، در عمل چیزی نصیب بیش از ۹۰٪ مردم جهان نکرده است و پرولتاریا این بار با آگاهی بیشتر، تیزبینی بیشتر، قدرت و

درایت بیشتر، در برابر حاکمیت سرمایه قدعّم کرده و تظاهرات بی سابقه ی دهها میلیون مردم جهان و در پیشاپیش آنها طبقه ی کارگر جهانی، صحت گفته ی مارکس و انگلس را به اثبات رسانده اند.

علیرغم حدت تضادها بین حاکمین و توده های وسیع مردم در کشورهای جهان سوم و وجود مبارزات فراوان توده ای و نیز مبارزه ی مسلحانه در شکل جنگهای پارتیزانی در برخی از این کشورها، مع الوصف تضاد بین حاکمین و طبقه ی کارگر و زحمت کشان در کشورهای پیش رفته ی صنعتی نیز روز به روز رو به فزونی نهاده است. اعتصابات برسرمزدها و دیگر تجاوزات به حقوق اجتماعی شهروندان، عدم شرکت در انتخابات و منفرد شدن بیش از پیش احزاب بورژوایی، حرکت های مشترک منطقه ای و جهانی علیه دست اندرکاران جهانی سرمایه، نشان دهنده ی این حدت یابی تضادها می باشند. در چنین شرایطی و با توجه به آن چه که گذشت، ضروری است که:

۱- به سازماندهی مبارزات کارگران و زحمت کشان جهان برای مقابله با نظام جهانی سرمایه اهمیت درجه ی اولی قایل شویم:

۲- این سازمان دهی در قطبهای سرمایه باید حول دفاع از حقوق کارگران و زحمت کشان این کشورها و نیز دفاع از حقوق ملل تحت ستم و سلطه ی جهان باشد؛

۳- این سازماندهی در کشورهای جهان سوم بایستی حول دو محور مبارزه علیه حاکمین و نیز مداخلات امپریالیسم، شکل بگیرد؛

۴- باتوجه به عمل کرد جهانی سرمایه، مبارزات مردم جهان نیز بایستی هرچه بیشتر شکل منطقه ای و جهانی یافته و از جمله در خاورمیانه که هم اکنون یک نقطه ی گرهی تضادهای جهانی شده است، مبارزه ی مشترک و هم سوی کارگران و زحمت کشان این منطقه باید به طور جدی مورد توجه قراربگیرد؛

۵- درهم شکستن استراتژی هژمونی طلبانه ی امپریالیسم آمریکا در منطقه اهمیت خاصی در پیش بُرد مبارزه علیه سرمایه ی جهانی، دارد؛

۶- شکستن حلقه های ضعیف در زنجیر اسارت امپریالیستی، در هر جایی که شرایط مناسب باشد، باید پیش بُرده شود؛

۷- تحقق خواستهای فوق در گرو ایجاد احزاب با اتوریته ی کمونیست در هر کشور و بسط و گسترش هم بسته گی احزاب کمونیست در هر منطقه و در سطحی جهانی و ایجاد انترناسیونال کمونیستی، می باشد.

"آینده درخشان است و راه پر پیچ و خم". متحد و یک پارچه به استقبال آن برویم. دوران احتضار سرمایه داری دارد به پایان کار آن نزدیک می شود. ۱۰ خرداد ۱۳۸۲- ابراهیم

ترکیب هیئت حاکمه‌ی آمریکا در صف آرائی جدید جهانی !

حمله‌ی نظامی و اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا، فاز جدید و مهمی در تاریخ نظام جهانی سرمایه(امپریالیسم) بوده و نتیجتاً تحولات بزرگی را در صف آرائی نیروهای سیاسی و دولتی در سطح جهان به وجود آورده است. برای اولین بار در دوره‌ی بعد از "جنگ سرد"(از ۱۹۹۱ تا کنون)، جهان شاهدچالش دو ابرقدرت متخاصم شده است. این دو ابر قدرت عبارتند از :

- ۱- ابرقدرت آمریکا به رهبری ج.د.بوش و حامیان مؤتلفه‌ی آن یعنی تونی بلیر و رهبران " ۱۰ ویلینوس"(کشورهای بالتیک - لتونی، استونی، لیتوانی - و کشورهای حوزه‌ی آدریاتیک و بالکان - لهستان، مجارستان، آلبانی، بلغارستان، مقدونیه و...)
 - ۲- "ابر قدرت" افکار عمومی و یا "وجدان جهانی" (نیروهای ضد جنگ و غیره).
- ابر قدرت "افکار عمومی" که در جریان مبارزات وسیع ضد گلوبالیزاسیون سرمایه در تظاهرات عظیم شهر سیاتل در سال ۱۹۹۷ شروع به شکل گیری کرده و به تدریج بعد از حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان (در نوامبر ۲۰۰۱) و به عراق (در بهار ۲۰۰۳) نضج یافته و امروزه ابر قدرت آمریکا را به چالش می‌طلبد، دارای دو ستون اصلی است : اولی ستون دولت - ملتهای "سنتی" است که می‌کوشند با ایستاده‌گی احتیاط آمیز و ترفندهای سیاسی و دیپلماتیک، هویت خود را در مقابل تهاجم سرمایه‌ی جهانی شده‌ی آمریکا حفظ کرده و در صورت امکان سوار بر امواج خروشان جنبشهای اجتماعی و سیاسی گشته و با مهار و تنظیم سمت و سوی این جنبشها، جهان را از وضعیت "تک قطبی" به "چند قطبی" تبدیل کنند. عمده ترین واحدهای این ستون عبارتند از : آلمان، فرانسه و روسیه از یک سو و چین و احتمالاً هندوستان و... از سوی دیگر.
- هدف استراتژیکی آمریکا در مرحله‌ی اول ایجاد و استقرار هژمونی نفتی از طریق اشغال نظامی و یا به زیر قیمومیت خود کشیدن کشورهای نفت خیز عراق، ایران، آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان و در مرحله‌ی دوم به زیر سلطه‌ی خود کشیدن آلمان و فرانسه و دیگر کشورهای "اروپای قدیم"، اخته کردن روسیه و هندوستان و بالاخره محاصره و جلوگیری از رشد چین، می‌باشد.
- ستون دوم ابر قدرت "افکار عمومی" جنبشهای فراگیر اجتماعی-سیاسی است که در حال حاضر مستقل از عمل کردها و سیاستهای دولتهای سنتی، نیروهای متنوع و فراگیری را در بر می‌گیرد. این نیروها که در اکناف جهان به شکلهای گوناگونی قدرتی آمریکا را به چالش می‌طلبند، عبارتند از :

۱- بقایای جنبشهای رهائی بخش ملی دهه های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ نظیر جنبش آزادی بخش فلسطین ؛

۲- جنبشهای نوظهور اجتماعی-سیاسی ضد جنگ، ضد گلوبالیزاسیون سرمایه، ضد قرضه های بین المللی (ضد بانک جهانی، ضد صندوق بین المللی پول و ضد سازمان جهانی تجارت) ؛

۳- نیروهای مذهبی ضد جنگ متعلق به کلیساها و دیگر نهادهای مذهبی و از جمله واتیکان و پاپ ؛

۴- دولتهای پیرامونی(جهان سومی) مخالف دولت بوش: ونزوئلا، لیبی، کوبا، زیمبابوه، ایران، کره شمالی، برزیل و غیره ؛

۵- جنبشهای رهائی بخش توده ای و مارکسیستی در فیلیپین، پرو، کلمبیا، نپال و غیره ؛

۶- شخصیتهای بانفوذ در جهان علم و ادب چون نوام چامسکی، نورمن میلر، هووارد زین، گوتتر گراس، گارسیا مارکز و غیره ؛

۷- اتحادیه های کارگری و کشاورزی در کشورهای مترویل: فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، بلژیک، آلمان، انگلستان، اتریش و غیره ؛

۸- توده های میلیونی جوانان و دانش جویان در جهان سوم و به ویژه کشورهای مسلمان نشین و...؛

۹- جنبشهای سازمان یافته ی پوپولیستی مثل جنبش زاپاتیستها در مکزیک، جنبش دهقانان در اکوادور و ... ؛

۱۰- مجموعه ای از نیروهای برابری طلب چون فمینیستها، طرف داران محیط زیست و... ؛

۱۱- احزاب چپ و مارکسیست و یا دموکراتیک در سراسر جهان .

این نیروها علیرغم تفاوتهای نظری آشکار و جدی با یکدیگر، در نکات زیر باهم هم خوانی داشته و در چارچوب معین "وجدان جهانی" یا "افکار عمومی جهانی" قرار می گیرند:

۱- عمده تا در چالش با نظام جهانی نئولیبرالیستی امپراتوری طلب آمریکا طی ۱۲ سال گذشته به وجود آمده، رشد کرده و در تضاد آشکار با هیئت حاکمه ی آمریکا قرار دارند.

۲- این نیروهای سیاسی-اجتماعی عمده تا ضد جنگ بوده و با عمل کردها و سیاستهای نئومحافظه کاران، که با دستیابی به قدرت در آمریکا خواهان سرکوب و یا مهار این نیروهای اجتماعی مخالف خود هستند، شدیداً در تعارض افتاده اند.

نئومحافظه کاران" کی هستند و چه می گویند ؟

اینان از درون محافظه کاران سنتی و عرفی جامعه ی آمریکا بیرون آمده و در تضاد و تعارض با نیروهای برابری طلب و مارکسیست، در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ رشد کرده و در دهه ی ۱۹۹۰ به مقامات کلیدی در بنیادها و نهادهای دولتی و خصوصی دست یافتند . اینان بعد از رساندن جورج دابلیو بوش توسط شرکتهای فراملی نفتی و تسلیحاتی به سمت ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ ، پُستهای

حساس نظامی، سیاسی و دیپلماتیک را تحت تسلط خود درآورده و با استفاده از حادثه ی مرموز و خونین ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به عنوان "باران رحمت"، تئوریهای سیاسی خود را زیر عنوان "دکترین بوش" تنظیم و تدوین کردند.

اشغال نظامی عراق، عمل کرد و سیاستهای امپریالیستی جناح نئو محافظه کاران حاکم در آمریکا را به عیان برملا ساخت. این محافظه کاران ائتلافی سیاسی از دو طیف "اولترا راست" سرمایه داری را تشکیل می دهند. این دو طیف عبارتند از : طیف نئولیبرال افراطی مسیحی و طیف نئولیبرال افراطی غیرمذهبی.

افراطیون مسیحی در داخل هیئت حاکمه ی دولت (کابینه بوش)، توسط "جان اشکرافت" وزیر دادگستری آمریکا نماینده گی می شود. این طیف در جامعه ی آمریکا و خارج از دولت، توسط سازمانهای بنیادگرای مذهبی مسیحی حمایت می شوند. مهم ترین این سازمانها عبارتند از : "اکثریت اخلاقی" به رهبری جری فالول و "ائتلاف راست مسیحی" به رهبری پت رابرتسون. این طیف در ایالات جنوب و جنوب غربی ایالات متحده که به "کمر بند انجیلی" معروف است، پایه دارد و خود جورج دابلیو بوش نیز از ایالت تگزاس که یکی از پایگاههای مهم اقتصادی و نفتی این منطقه است، می باشد. بنیادگرایان مذهبی، که به شاخه ی پروتستان مسیحی تعلق دارند، در داخل حزب جمهوریخواهان اکثریت را دارند. این حزب برای اولین بار در تاریخ آمریکا سه قوه دولتی : اجرائیه (کاخ سفید)، مقننه (کنگره) و قضائیه (دادگاهها و دیوان عالی کشور) را در دست خود گرفته اند. بنیادگرایان شدیداً محافظه کار بوده و خواهان بازگشت به گذشته از طریق لغو قوانین "آزادی سقط جنین"، برقراری رابطه ی رسمی بین دین و دولت، لغو آزادیها و لغو برابری زنان مردان هستند.

طیف "راست نئولیبرال غیرمذهبی"، برخلاف راست مسیحی، در مورد مسایل اجتماعی ضرورتاً به مذهب و دین پای بند نیست و بیشتر به متون کلاسیک امپراتوریهای رُم و انگلستان و اسناد تاریخی-سیاسی آنها استناد می ورزد تا به انجیل و متون مذهبی. اعضای شاخص این طیف، که اکثراً مشاوران جورج دابلیو بوش را تشکیل می دهند، عبارتند از : پال ولفوویتز، معاون داندل رامسفلد وزیر دفاع آمریکا؛ ریچارد پل، محقق و از هم کاران نزدیک پال ولفوویتز؛ کارل رُ، مشاور اصلی جورج دابلیو بوش ؛ داگلاس فیث، معاون دیگر رامسفلد ؛ الیوت آبرامس، از اعضای اصلی شورای امنیت ملی آمریکا ... و

برخلاف بنیادگرایان، اکثر اعضای طیف غیرمذهبی ها از نیویورک و دیگر ایالات شمال شرقی آمریکا آمده و شدیداً از سیاستهای آمریکا در حمایت از اسرائیل و دولت شارون پشتیبانی می کنند. یکی از ویژه گیهای دولت بوش این است که برخلاف دولتهای محافظه کار (نیکسون و ریگان) و لیبرال (کارتر و کلینتون) قادر شده است ائتلافی از این دو طیف متفاوت به وجود آورد . برخلاف بنیادگرایان مذهبی،

"نئو محافظه کاران" غیر مذهبی چون ولفوویتز، پرل و...، پیروان دو دانش مند آلمانی تبار آلن بلوم و آلبرت وُهل اشتتر هستند. بلوم شاگرد فیلسوف آلمانی تبار یهودی - لئو اشتراوس- و وُهل اشتتر- استاد ریاضیات و علوم استراتژی نظامی در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ بودند.

این طیف از محافظه کاران نوین، هیچ سنخیتی با محافظه کاران سنتی و قدیمی ندارند. به قول فرانسیس فوکویاما، که در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ با نوشتن کتاب "پایان تاریخ" معروف شد، و امروز از نویسنده گان شاخص مدافع این طیف از محافظه کاران است: "محافظه کاران نوین، به هیچ وجه از وضع موجود دفاع نمی کنند. به عبارت دیگر آنها هر نوع هیرارشی، سنت و طبیعت انسانی را رد می کنند. (وال استریت جورنال، ۲۴ دسامبر ۲۰۰۲).

محافظه کاران نوین غیرمذهبی، برخلاف محافظه کاران و لیبرالهای سنتی، شدیداً نسبت به الگو و مدل دموکراسی آمریکا خوش بین بوده و خواهان صدور دموکراسی توسط آمریکا به اکناف جهان هستند. آنها برآن هستند که آمریکا که یک قدرت نظامی - سیاسی بلامنازع در جهان است، باید از فرصتی که به دست آورده نهایت استفاده را برای تسلط بر جهان از طریق "صدور دموکراسی" و "تغییر رژیم"، بنماید. در امور داخلی، "محافظه کاران نوین" با تمام جنبه های "دولت رفاه" سرمایه داری که توسط دولت های جمهوری خواه و دموکرات (کندی، جانسون، نیکسون و...) تا اندازه ای رعایت می شد، مخالفت کرده و در عوض خواستار برقراری سیاست های "خصوصی سازی" و "لغو مقررات" هستند. بررسی نظر نویسنده گان طرف دار محافظه کاران نوین غیرمذهبی چون اروین کریستول و نورمن پودهورتس، سر دبیران مجله ی "کامنتری" و ژان فرانسوا رول نشان می دهد که این طیف از محافظه کاران نوین در صدد هستند که تمامی آزادی های نسبی سیاسی و اجتماعی و امتیازات حقوقی و اقتصادی را که مردم آمریکا و اروپا در ۵۰ سال اخیر از طریق مبارزه کسب کرده اند، از آنها به تدریج گرفته و باتغییر رژیم در کشورهای جهان سوم، یک نوع بربریت قانونی و کنترل شده ی دوران امپراتوری رُم را در جهان مستقر سازند. به نظر آلن بلوم از آموزگاران مهم محافظه کاران جدید، نسبت فرهنگی دشمن "تمدن غرب" است و هر نوع حمایت از آن در عمل به ردّ جهان شمول بودن ارزش های دموکراسی مدل آمریکاست. ("کنترل مغز آمریکائی"، چاپ ۱۹۸۶ توسط دانشگاه شیکاگو).

نویسنده گان و محققین بنیادهای پژوهشی چون آمریکن اینترپرایز، بنیاد هودسون، بنیاد هیریتاژ و کمپانی راند که دایماً در حال تحقیق و تفحص در مورد مسایل مربوط به پنتاگون هستند، در واقع ایده ثولوگهای وزرای کابینه ی بوش هستند. اهمّ این محققان عبارتند از: الیوت آبرامس، یکی از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا و مسئول امور خاورمیانه و داگلاس فیث یکی دیگر از معاونین رامسفلد. اینان متفقاً حامی سیاست های دولت اسرائیل و حامیان و گرداننده گان ائتلاف مسیحیان راست

بنیاد گرا و صهیونیستهای طرف دار اسرائیل در دولت بوش، به شمار می آیند. از رسانه های گروهی معروف آمریکا که مرتباً تئوریهها و سیاستهای محافظه کاران جدید را تبلیغ می کنند از : مجله ناشنال ریویو، مجله نیو ریپابلیک، ویکلی استاندارد، و تلویزیونهای اخبار فوکس و بخشی از ستونهای وال استریت جورنال و... می توان نام برد.

پ بررسی آثار محافظه کاران جدید که معتقد به برتری ابدی قدرت نظامی آمریکا هستند، نشان می دهد که آنها تنها عامل تعیین کننده درجهان معاصر و روابط کشورها را قدرت نظامی بی بدیل آمریکا می دانند. لب مطلب آنها این است که ایالات متحده به خاطر بی بدیل بودن حق دارد به هر کشوری که کوچک و بی دفاع باشد و نتیجتاً قابل تسخیر، حمله کند. عراق از جمله ی این کشورها بود که به قول ولفوویتز بر روی دریایی از نفت" خوابیده و در مقابل آمریکا "گردن کشی" می کند. پس باید به آن حمله کرد. به نظر آنان، ایران با این که گردن کش و جزوی از "محور شرارت" است، ولی چون هم بزرگ است و هم "با دفاع"، پس باید از طریق ایجاد و گسترش سیاست "بی ثباتی" در آن جا به عمل "تغییر رژیم" دست زد و نه از طریق حمله ی نظامی. البته از نظر تاریخی، این چنین کرداری، استراتژی محسوب نمی شود و نباید انتظار داشت که در آینده کارائی داشته باشد. یکی از پی آمدهای خطرناک این استراتژی سیادت برجهان از راه نظامی و یا با ایجاد و گسترش بی ثباتی، رشد نظامی گری و قطع بندی در خود آمریکا در سالهای آینده خواهد شد. از پی آمدهای خطرناک دیگر استراتژی حاکم بر آمریکا، تضعیف تدریجی و سیستماتیک دولت در جوامع نسبتاً مرفه و دموکراتیک در اروپا و نابودی بنیادها و نهادهای رفاهی و دست آوردهای قابل ملاحظه ی مردم اروپا در حیطه های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و مسکن، پس از جنگ جهانی دوم است. از عواقب خطرناک دیگر استراتژی کنونی آمریکا، تضعیف و انحلال احتمالی سازمان ملل متحد است. رسانه های گروهی آمریکا که به یک شبکه بزرگ نظامی - رسانه ای تبدیل گشته و در وحدت با پنتاگون (که کلا در دست رامسفلد، ولفوویتز و دیگر کادرهای اصلی طیف محافظه کاران جدید قرار دارد) با به راه انداختن جنجالها و شایعه ها مصمم هستند که در اذهان عمومی ارزش و اعتبار این سازمان را به کلی نابود سازند. با در نظر گرفتن این امر که سازمان ملل به دلیل محدودیت تمام عیار آن به شورای امنیت و حق وتوی ۵ عضو دایمی آن هرگز قادر نبوده است فراتر از اقدامات ناچیز و بی اهمیت و حاشیه ای در بیش از ۵۰ سال عمر خود فایده مند باشد، مع الوصف محافظه کاران جدید این سازمان جهانی را سده راه سیاستهای "پیش گیرانه" و "یک طرفه" خود می دانند.

سؤال این است که مردم جهان چه گونه باید و یا می توانند در مقابل قدر قدرتی، یکه تازی و سیطره جوییهای آمریکا مقاومت کرده و آنها را مهار کنند؟ برخی از دولتها در این تهاجمات و سیطره جوییها

به "مؤتلفین" اصلی رژیم بوش تبدیل شده و عملاً در غارتها و قتل عامهای کشورهای جهان سهیم شده‌اند (نظیر انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، استرالیا و...). تعداد دیگری چون خود را فاقد قدرت مقابله با آمریکا می‌دانند، به آن پیوسته‌اند (نظیر لهستان و برخی از کشورهای حوزه ی بالتیک، آدریاتیک و بالکان و...). ولی خطرناک تر از این دولت‌ها که به هیچ وجه از جانب مردم کشورهای خودی حمایت نمی‌شوند، روشن فکران و شخصیت‌هایی هستند که در عین این که از سیاستهای رامسفلد و ولفوویتز و... "انزجار" دارند ولی از یکه تازیهای نظامی آمریکا براساس این منطق که گویا این نظامی گریها در درازمدت به سرنگونی رژیمهای ارتجاعی و به حذف و کاهش بی عدالتی های محلی و منطقه ای در خاورمیانه و... منجر خواهد شد، حمایت می‌کنند. این روشن فکران و فعالین سیاسی که در بین اپوزیسیون داخل و خارج ایران نیز به وفور یافت می‌شوند، بر این مبنا که چون مقابله با دیکتاتور های امثال صدام حسین در عراق و رژیم جمهوری اسلامی در ایران راه و چاره ای نیست. پس باید اجباراً از حرکت‌های نظامی آمریکا در منطقه حمایت کرد. حامیان این چنینی پیرامون حمله نظامی و اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا، در پیروی از اقلیت بانفوذی از روشن فکران خارجی نظیر مایکل ایگناتیف، برنارد کوشنر، سلمان رشدی، تامس فریدمن و ... می‌گویند که این نظامی گری نوعی "امپریالیسم حقوق بشری" است که در طی زمان به سرنگونی صدامها و رژیم جمهوری اسلامی و... منجر خواهد شد. البته می‌توان درباره ی برخی از رژیمها چون رژیم جمهوری اسلامی ایران، که براندازی آن در نهایت برای بشریت زحمت کش ایران پیروزی محسوب خواهد گشت، بحث کرد. اما این به هیچ وجه توجیه کننده ی قبول مداخلات نظامی و غیر نظامی یک قدرت جهانی نیست که تاریخ ۱۰۰ ساله ی اخیرش پُر از تجاوز و جنگ افسارگسیخته علیه مردمان جهان از ایران و گواتمالا گرفته تا ویتنام و شیلی و افغانستان و... می‌باشد.

با توجه به این تاریخ ۱۰۰ ساله ی امپریالیسم آمریکاست که محافظه کاران جدید فشارهای طاقت فرسای فزاینده ای بر رسانه های گروهی اعمال می‌کنند. چراکه، در جهانی که افکار عمومی دارد به شکل یک "آبر قدرت" در مقابل آبر قدرت آمریکا قدعلم می‌کند، اهمیت تاثیرگذاری بر افکار عمومی در جهان به ویژه در خود آمریکا توسط رسانه های گروهی، اولویت پیدا می‌کند. شایان توجه است که محافظه کاران جدید، روایت به غایت متفاوتی از نظامی گری و جنگ‌های تجاوز کارانه ی آمریکا در ۱۰۰ سال اخیر دارند. اگر در گذشته های نه چندان دور ایده نولوگهای روشن فکر جهان سرمایه - مثل جورج کنان، هنری کیسینجر و زیگنیو برزینسکی - جنگ‌ها، نظامی گری ها و اقدامات تسلیحاتی را "رنالیستی"، "ضرورت شیطانی" و یا از ویژه گیهای "ناخوش آیند" و لازمه ی تامین "توازن قدرت" در جهان می‌دانستند، امروز محافظه کاران جدید برآنند که آمریکا تنها با اتکا به نیروی عظیم نظامی خود

قادر است بر ضد هرکس و هر کشوری که مخالف آن باشد، وارد عمل شود. آبخور آنان عدم موفقیت اروپای "قدیم" - روسیه، آلمان، فرانسه و ... - در حل مسئله ی بالکان (یوگوسلاوی سابق) در سالهای دهه ی ۱۹۹۰ و عروج کشورهای "محور شرارت" و "گردن کش" در آسیا، آفریقا و احتمالاً آمریکای لاتین است. به عبارت دیگر اینان یک روایت به غایت شوونیستی از جنگ و نظامی گری امپریالیسم، ارائه می دهند. این روایت براین اساس است که نظامی گری و جنگهای آمریکا علیه "تروریسم جهانی" و دولتهای "گردن کش" فقط "ضرورت" و "رنالیسم" نیست، بلکه سیاست "پیشگیرانه" و "یک طرفه" جنگ و نظامی گری از ویژه گیهای "مترقی و دموکراتیک بودن" مدل دموکراسی آمریکا است. لذا، محافظه کاران جدید، برخلاف محافظه کاران سنتی و لیبرال آمریکا، برای این که این روایت جدید را در افکار عمومی جهان تزریق و تجویز کنند، به تاثیر گذاری رسانه های گروهی، اولویت داده و موفق شده اند که با ایجاد انحصارات رسانه های گروهی - مثل اخبار شبکه ی فوکس در آمریکا و یا کانالهای تلویزیونی ایتالیایی سیلویو برلوسکونی - روایت نئو امپریالیستی و نئوفاشیستی خود را به میل مردم، به ویژه در آمریکا، ببرند.

آینده نگری درباره ی ادامه ی حاکمیت محافظه کاران جدید، که سوار بر امواج ایده ی برتری و تفوق آمریکا هستند، تا چه زمانی ادامه خواهد یافت، مشکل است. آن چه که به احتمال نزدیک به یقین است این است که سیطره جویی لجام گسیخته ی "پاکس آمریکانا" مطلقاً گذرا بوده و در یک دورنمای تاریخی و با عطف به گذشته ی امپریالیسم آمریکا نیز به سلسله امپراتوریهای ماقبل خود خواهد پیوست. و اما امپراتوریهای سیطره جوی قدیم، به ویژه امپراتوری رُم (که اسناد تاریخی و ادبیات آن بخش بزرگی از منابع مطالعاتی و پژوهشهای سیاسی محافظه کاران جدیدی چون آلن بلوم و ولفوویتز را شامل می شوند) با سقوط و فروپاشی فراگیری به پایان رسیدند. اضمحلال امپراتوریهای استعماری انگلستان و فرانسه و ... و امپراتوری به اصطلاح هزارساله ی آلمان هیتلری که تنها ۱۲ سال دوام آورد نیز در قرن گذشته روی داد. لذا امپراتوری آمریکا نیز که بوش و دار و دسته اش در حال ساختن آن هستند، دوام چندانی نخواهد یافت.

در حال حاضر، ما شاهد عمل کرد نیروهای سیاسی و اجتماعی جنبش وجدان جهانی-افکار عمومی- هستیم که در اکناف جهان (از مبارزات چریک دهقانی نپال در جنوب آسیا، پرو و کلمبیا و مکزیک در آمریکای لاتین گرفته تا جنبشهای ضد گلوبالیزاسیون سرمایه در شهرهای گوناگون آمریکا، اروپا و ... و تظاهرات و شورشهای خیابانی عظیم در کشورهای جهان سوم) علیه قدر قدرتی و سیطره جویی نظامی و سیاسی آمریکا، فعالند. در این میان، دولتهایی نیز در سطوح مختلف و در حیطه های گوناگون علیه بوش و شرکاء موضع گرفته و با قدر قدرتی "تک بُعدی" و سیاستهای "پیشگیرانه" ی آن، به مقابله

برخاسته اند.

علاوه بر مبارزاتی که امپریالیسم آمریکا در خارج از آمریکا با آنها رو به رو است، عوامل مختلف داخلی نیز نشان می دهند که قدر قدرتی آمریکا بر علیه قربانیان نظام جهانی سرمایه، دوام چندانی نخواهد یافت. در حال حاضر، اکثریت مردم آمریکا با امپریالیسم آمریکا به معنای برتری و یا سلطه جویی در جهان، در تضاد افتاده اند. این مردم که متوجه افزایش ناامنی ها و جرم و جنایتها از یک سو و بی کاری ۷٪ و شیوع و گسترش شدید فساد در مدیریت فراملی ها از سوی دیگر شده اند، بیشتر به آن چه که در داخل آمریکا اتفاق می افتد، علاقه و حساسیت نشان می دهند. آنها و بخش بزرگی از حاکمین و از جمله نماینده گان کنگره و سنا به این نتیجه رسیده اند که پرداختن به امور داخلی- مثل رسیده گی به ارتشاء و فساد حاکم در رهبری شرکتهای بزرگ فراملی انحصاری، جلوگیری از افزایش تعداد افرادی که به ابتدائی ترین وسایل بهداشتی و طبی دست رسی نداشته و نزدیک به ۴۵ میلیون نفر فاقد بیمه درمانی و بهداشتی هستند- از ادامه ی ماجراجوییهای نظامی آمریکا از نپال و فیلیپین گرفته تا کلمبیا و پرو و...، حیاتی تر است.

باید تاکید کرد که مردم آمریکا به تدریج متوجه شده اند که بار مخارج دخالتهای نظامی امروزی آمریکا را، برخلاف جنگهای آمریکا در گذشته، مردم بر دوش می کشند. نوشته های فراوان منتقدین بانفوذی چون نوام چامسکی، گور ویدال، هووارد زین و رابرت رایش، نشان می دهند که رژیم بوش به خاطر تمرکزی که روی ماجراجوییهای نظامی در خارج گذاشته، در داخل حتا در مقیاس محلی و ایالتی قادر به ارائه ی یک برنامه ی اقتصادی نشده و سیطره جوئیهای نظامی او در سطح جهانی فاقد چارچوب معین و روشن می باشد. این امر باعث شده که کابینه ی بوش به مرکز اختلافات و تفرقه ها در درون خود دولت تبدیل گردد. در یک کلام، هیچ تردیدی نیست که در سالهای آینده تلاطم و بحران اقتصادی در آمریکا، موقعیت این کشور را بازم بیشتر تضعیف نموده و فرصتی فراهم خواهد کرد تا قربانیان آمریکا در خارج از آن با تشدید مقاومت در برابر تجاوزات آمریکا مانع آن شوند که این تجاوزات در امور دیگر کشورهای جهان، بازم ادامه یابد.

۱۲ ژوئن ۲۰۰۳ - ناظمی

* * * *
* * * *
* * * *
* * * *

امیدها و بیم‌ها!

مبارزه‌ی کارگران چیت‌سازی به‌شهر برای دریافت حقوق‌های معوقه‌شان، پس از تظاهرات روزهای اول و پیوستن مردم شهر به آنها، که طلیعه‌ی حرکت انقلابی و توده‌ای تحت رهبری طبقه‌ی کارگر بود، با شروع اعتصاب‌غذای تعدادی از کارگران در محل کارخانه، در عمل نتوانست تحرک بیشتری را در دیگر کارخانه‌ها و در میان مردم برانگیزد. اما این حرکت راه مبارزه‌ی مردم جهت سرنگونی رژیم و به دست آوردن حق تعیین سرنوشت آنان را نشان داد: مبارزه برای تحقق اعتصاب سراسری کارگران و زحمت‌کشان، پیوستن توده‌های مردم به این مبارزات و دست زدن به قیام و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمت‌کشان. اما این مبارزات به تنهایی، برای تامین پیروزی نهائی مردم، کافی نیستند. بدون وجود رهبری با اتوریته سیاسی و انقلابی، امکان پیروزی بسیار اندک است و انقلاب به کج راه کشیده می‌شود.

مبارزه‌ی اخیر دانش‌جویان علیه خصوصی‌سازی دانش‌گاه و غیره که هم‌اکنون ادامه دارد و تلاش دانش‌جویان در جلب حمایت مردم از خواسته‌های‌شان نیز در کلیت‌اش سمت و سوی درستی را گرفته است. زیرا بدون چنین حمایتی تحقق خواسته‌های دانش‌جویان، به خصوص در سطح خواسته‌های عمومی نظیر استقرار آزادیهای دموکراتیک، غیرممکن است. اما مسئله‌ی اصلی این جنبش که به معنای واقعی کلمه رهائی بخش است، پیوند یافتن این جنبش با جنبش کارگری است برای مبارزه‌ی مشترک جهت پایان دادن به استثمار و ستم طبقاتی و نه درجا زدن در خواسته‌های صرفاً دموکراتیک و طبق تجارب تاریخی بدون پشتوانه!

مع الوصف، این دو حرکت، آغازی است در راستای تبدیل مبارزات پراکنده و جدا از هم کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان، دانش‌جویان و روزنامه‌نگاران و غیره در مسیر جنبش واحدی که می‌تواند تومار زنده‌گی ننگین رژیم جمهوری اسلامی را پاره کرده و زمینه را برای رهائی بیش از ۹۰٪ مردم ایران از زیر انواع ظلم و ستمها و استثمار و استبداد، فراهم سازد. ادامه‌ی این نوع حرکتها، شعله‌های امید را در دل هر انسان آزاده‌ای برافروخته و مبین آن خواهد شد که پس از نزدیک به ۱۰۰ سال مبارزات خونین، بالاخره مردم ایران به آزادی و رهائی خواهند رسید و حق تعیین سرنوشت خود

را به دست خواهند آورد.

اما این امیدها با بیمهائی هم‌راهند. سرکوب پیوسته و بی‌رحمانه‌ی حرکت‌های کارگری توسط رژیم‌های حاکم، باعث شده است که کارگران و زحمت‌کشان هنوز از داشتن تشکلهای مستقل صنفی و سیاسی خود محروم بمانند. امروز، مبارزات کارگری - حتی در حول مسئله مشترکی نظیر عدم پرداخت حقوقهای معوقه - به‌طور متحدی انجام نمی‌گیرند و لذا برائی چندانی ندارند. حرکت‌های کارگری در چنبره‌ی تکرار مبارزات منفرد باقی مانده‌اند. دانش‌جویان نیز گرچه از جنبش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به بعد تلاش کرده‌اند تا خود را از زیر نفوذ و قیمومیت رژیم در آورند، اما هنوز این مبارزه به آخر نرسیده و لذا جنبش دانش‌جویی با قاطعیت به پیش نمی‌رود. این جنبش گرچه در دفاع از نویسنده‌گان و روزنامه‌نگاران و بسته شدن روزنامه‌ها و کلا برخی مسایل دموکراتیک هم‌بسته‌گی از خود نشان داده، اما در دفاع از حقوق کارگران و زحمت‌کشان، معلمین، زنان و پرستاران و غیره چندان فعال نبوده است و خواسته‌هایش از سطح دموکراتیک فراتر نرفته‌اند. بدین ترتیب جنبش دانش‌جویی با جنبش کارگری پیوند مناسبی برقرار نکرده است.

این ضعفها در درون جنبشهای مردمی، به‌ویژه فقدان تشکل و رهبری راستین مردمی، طبعاً هر ناظری را برآن می‌دارد که نسبت به درجه‌ی به‌پیروزی رسیدن آنها تعمق کند. بیم آن می‌رود که در شرایطی که حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه بیش از پیش شده، این امر نیروهای وابسته به بورژوازی را به تکاپو انداخته، و عوامل فرصت طلب بورژوائی و خرده‌بورژوائی در داخل و نوکران امپریالیسم در خارج از این جنبشها برای رساندن خود به قدرت تلاش عجولانه‌ای را آغاز کرده‌اند. هم‌اکنون، برخی مدعی‌اند که ۱۸ تیر امسال را به قیامی مسالمت‌آمیز علیه رژیم تبدیل کرده و متعاقب آن جام زهر "فراندوم" را به دست حاکمان خواهند داد!! و آب در هاون می‌سایند. کسان دیگری به پشت‌گرمی امپریالیسم آمریکا و درعین حال برای پذیرفته شدن شان به صورت نوکر بی‌اختیار، از طریق تلویزیونها، دانش‌جویان را به جنگی نابرابر دعوت می‌کنند و فریاد "لنگش کن" را سرمی‌دهند. برخی دیگر که تا دیروز از "انقلاب فوری کمونیستی" حرف می‌زدند، فوریت آن را از یاد بُرده و "منشورآزادیهای سیاسی" می‌دهند و تخم توهم را که گویا در زیر حاکمیت بورژوازی ایران نیز می‌توان به این خواستها رسید، می‌پراکنند!!.

باید از جنبشهای مردمی با تمام وجود دفاع کرد، ضمن این که نشان داد، جنبش به خاطر جنبش و بدون هدف و یا با هدفی مشکوک، مورد سوء استفاده ی آن طبقات استثمارگری قرار می گیرد که جنبش را گوشت دم توپ و بازیچه خود ساخته اند. با قیام هم نمی توان بازی کرد زیرا سرنوشت انسانها با آن گره خورده است. کسانی که امروز از قیام مسالمت آمیز صحبت می کنند، آیا لحظه ای فکر کرده اند که با چه وسیله ای در برابر سرکوب حتمی حاکمان خواهند ایستاد؟ مگر این که پشت شان به کمک و یا ساخت و پاخت با امپریالیسم گرم شده باشد!

فراموش نکنیم که انقلاب مشروطیت شکست خورد، زیرا از رهبری استواری برخوردار نبود. جنبش ملی کردن صنعت نفت با شکست مواجه شد، زیرا فاقد رهبری مصمم و مبارز بود. انقلاب بهمن با شکست رو به رو شد، زیرا مردم نتوانستند رهبران واقعی خود را بشناسند و جنبش عظیم مردمی از رهبری فراموش نکنیم که انقلاب مشروطیت شکست خورد، زیرا از رهبری استواری برخوردار نبود. جنبش ملی کردن صنعت نفت با شکست مواجه شد، زیرا فاقد رهبری مصمم و مبارز بود. انقلاب بهمن با شکست رو به رو شد، زیرا مردم نتوانستند رهبران واقعی خود را بشناسند و جنبش عظیم مردمی از رهبری مزورانه ای در روزهای قیام حمایت کرد. این درسها که با خون به دست آمده اند، اکنون نباید به بوته ی فراموشی سپرده شوند و بی خیالی لیبرالیستی که "چو فردا شود فکر فردا کنیم!" بر جنبشهای مردمی غلبه کند. صحنه گذاشتن به تکرار سناریوهای گذشته توسط نیروهای سیاسی قابل توجیه نخواهند شد و مردم صدمات سخت آن را یک بار دیگر متحمل خواهند گشت و نسبت به نیروهای سیاسی بی اعتماد!

در این روزهای حساس نیروهای سیاسی انقلابی و مسئول نباید به دنبال ستایش از جنبشهای خود به خودی و یا زیر رهبری نیروهای بورژوازی، بروند. باید برای سازماندهی مستقل اعتصاب عمومی کارگران و زحمت کشان، حرکت به سوی تدارک قیام مسلحانه و نهایتاً ایجاد شرایط برای کسب قدرت حاکمه توسط کارگران و زحمت کشان، فعالیت و مبارزه کنند. سازماندهی رهبری این مبارزات، از اولویتهای درجه ی اول آنها باید باشد.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!

مرگ بر امپریالیسم و مزدوران داخلی اش !
 زنده باد آزادی و سوسیالیسم !
 چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است !

۲۴ خرداد ۱۳۸۲ – حزب رنجبران ایران

* * *

و انسان حیوان شد !

(به مناسبت تجاوز ارتش آمریکا به عراق)

انسان را فیلسوفان روزی
 حیوان ابزار ساز خواندند
 و با تکامل ابزار
 رفاه و امنیت.
 سلامت و سعادت
 ارزانی انسان شد.
 اما در گذار زمان
 خلع ید شد انسان ابزار ساز.
 انسان تولیدگر
 و مالکیت فردی. حاصل آن .
 حیوان انسان شده بار دگر
 خوی حیوانی یافت ،
 نبرد انسان با انسان حیوان شده

شد آغاز !

* * *

انسان حیوان شده
 هزاران سال، مرگ آفرید.
 و امروز نیز
 از بمب اتمی
 تا بمب زیرک،
 از بمب خوشه‌ای
 تا بمب شیمیائی را
 با بمب شکن غول پیکر،
 با موشک قاره پیما
 با ناو هواپیمابر
 بر سر انسان ریخته
 روزگار بر او تباه کرده
 و میلیونها شده‌اند به‌کام مرگ اندر!

* * *

مالک ابزار

— این خرفتم‌ترین حیوان —
 نفهمیده که ابزار
 ساخته‌ی فکر و دست انسانند
 و پیوسته مطیع آن .
 نفهمیده که تمدن و پیش رفت
 حاصل تلاش و کار انسان است
 و گرفتن جای انسان
 با ابزار
 ناممکن !
 جلو موشکهای هدایت شده را

**با ضد موشک می‌توان گرفت
تعیین کننده انسان است !**

* * *

هم‌اینک
انسان تولیدگر و ابزار ساز
در نبردی سرنوشت ساز
با انسان حیوان شده
و صاحب ابزار
سخت در گیر است
و پیروزی آن نزدیک .
چنین بود که روزی
با اندیشیدن و ساختن
حیوانی، انسان شد
و انسان دیگری
با تصاحب و زر اندوزی
حیوان!

* * *

۲۱ مارس ۲۰۰۳ - ع. بینالودی

* * *
* *
*
*
*

مارکسیسم را بیاموزیم :

برای پشتیبانی و بسط و توسعه جنبش توده‌ها تشکیلات و تشکیلات لازم است. بدون یک حزب غیرعقلی انجام این کار غیرممکن و صحبت در باره آن بیهوده است. ضمن پشتیبانی و بسط و توسعه دامنه حمله توده‌ها باید تجربه سال ۱۹۰۵ را در نظر گرفت و با توضیح لزوم و ناگزیری قیام باید خطر این قبیل تلاشهای قبل از موقع را گوشزد نمود و از آن جلوگیری کرد. رشد اعتصابهای توده‌ای، جلب شدن طبقات دیگر به مبارزه، وضع سازمانها، روحیه توده‌ها، تمام اینها عواملی است که به خودی خود لحظه‌ای را نشان خواهد داد، که در آن باید با تمام قوا برای حمله متحدانه و قطعی و تعرضی و جسورانه و فداکارانه انقلاب بر ضد سلطنت تزاری بایک دیگر متحدگردند. آزادی روسیه بدون انقلاب پیروزمندانه جامعه عمل به خود نخواهد پوشید. لنین - اعتلاء انقلابی - ۴ ژوئن ۱۹۱۲

بورژوازی لیبرال عموماً و روشنفکران بورژوا لیبرال خصوصاً نمیتوانند در راه آزادی و قانونیت مجاهدت نکنند. زیرا بدون آن سیادت بورژوازی - کامل، مطلق و تامین نیست. ولی بورژوازی بیشتر از جنبش توده‌هایی ترسد تا از ارتجاع... آنها مجبورند بازی دموکراتیسم را پیشه خود سازند تا توده‌ها را به سوی خود جلب کنند و حال آنکه ضد دموکراتند و کاملاً با جنبش توده‌ها، با ابداع آنها، با ابتکار آنها و بالاخره با آن شیوه "هجوم به عرش اعلی" که زمانی مارکس درباره یکی از جنبشهای توده‌ای اروپا در قرن گذشته اظهار کرد خصومت دارند. لنین : دو اوتویی - اکتبر ۱۹۱۲

نه تنها تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتا دعوت واقعی آنها هنوز برای پیروزی انقلاب کافی نیست... ممکن است انقلاب "ناقص بماند"... به آخر رساندن آن... منوط به آنستکه سلطه مستقیم به دست کی میافتد. (دو تاکتیک)

بورژوازی لیبرال یعنی ملاکان لیبرال، کارخانه داران، وکلای دادگستری، پرفسورها و غیره نیز در انقلاب شرکت کردند. آنها حزب "آزادی مردم" (دموکراتهای مشروطه طلب-کادتها) را تشکیل میدهند. آنها وعده‌های زیادی به مردم دادند و در جراید خود سروصدای زیادی در خصوص آزادی راه انداختند. اکثریت نمایندگان دومای اول و دوم از آنها بودند. آنها وعده دادند "از راه مسالمت آمیز" تحصیل آزادی نمایند. آنها مبارزه کارگران و دهقانان را تقبیح مینمودند. دهقانان و بسیاری از وکلای دهقانان ("ترودویکها") این وعده و وعیدها را باور میکردند و مطیع و منقاد به دنبال لیبرالها می رفتند و بدین طریق از مبارزه انقلابی پرولتاریا کناره گیری می کردند... لیبرالها بایک دست و آنهم بندرت به مبارزه در راه آزادی کمک میکردند ولی دست دیگر خود را همیشه بسوی تزار دراز میکردند و به او وعده میدادند قدرت وی را تقویت نمایند. دهقانان را با ملاکان آشتی دهند و کارگران "اشوبگر" را "آرام کنند". (درسهای انقلاب)

سخنی با خواننده گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه ای است که به کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه ی کمونیستی در صورتی می تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین اش وسیعترین و عمیق ترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی تر گردد.

از شما می خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه ی خود برآزنده گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. به علاوه کمکهای مالی شما بدون تردید راه گشای کار ما خواهد بود. دستتان را به گرمی می فشاریم.

هیئت تحریریه